

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

١٤٣٠



آیینہ رشد • فصلنامہ مدیران
دفتر شصتم • تابستان ۱۳۹۶

صاحب امتیاز

ستاد احیای امر به معروف و نہی از منکر

مدیر مسئول

سید احمد زرگر

اعضای تحریریه

جواد محدثی / محمود مہدی پور

محمود شریفی / عبدالرحیم اباذری / حسن ابراہیم زادہ

سیدمجید حسن زادہ / محمد باقر پورامینی

مدیر هنری

علیرضا قراگزلو

تماس با دفتر تحریریه

قم، بلوار سمیہ، کوچہ ۱۲، پلاک ۳۵۵، پژوهشکدہ
امر بہ معروف و نہی از منکر

دورنگار

۰۲۵ ۳۷۷۳۴۴۳۰

صندوق پستی

۳۷۱۵۶/۸۷۸۷۸

تماس و توزیع

۰۲۵ ۳۷۸۳۰۶۳۵ / ۰۲۵ ۳۷۷۳۴۴۳۰

قیمت

۱۸۰۰ تومان

شمارگان

۷۰۰۰ نسخه

چاپ اول

تابستان ۱۳۹۶

www.fmarooof.ir
E-mail: info@fmarooof.ir

۴ ○ زبانت را نگاهدار / کلام امیر

۶ ○ ملت عدالت می خواهد / رهنمودی از امام خمینی

۸ ○ اقتصاد ملی و اقتدار ملی / رهنمودی از رهبر معظم انقلاب

۱۰ ○ کیمیای صداقت / ج. ابویاسر

۱۴ ○ مدیریت بر اساس امامی که هست / الف:- ایلامی

۱۸ ○ نامه ای به حاکم سیستان / احمد نبوی

۲۰ ○ مدیر خوب و مدیر بد / جواد محدثی

۲۶ ○ سه همراه با وفا / محمود شریفی

۳۰ ○ دو گونه مدیریت / محمود مهدی پور

۳۴ ○ مدیریت و مشورت / ج. ذوالجلالی

۳۸ ○ سه عنصر اصلی هویت ملت ایران

۴۲ ○ از وابستگی تا استقلال / ج. سنا برق

۴۶ ○ دولت باقی (شعر)

۴۸ ○ معمار انقلاب، معیار انقلاب / سید مجید حسن زاده

۵۴ ○ خدا هست؛ اگر فلان رئیس نباشد / حسن ملکشاهی

۵۸ ○ بریده ها

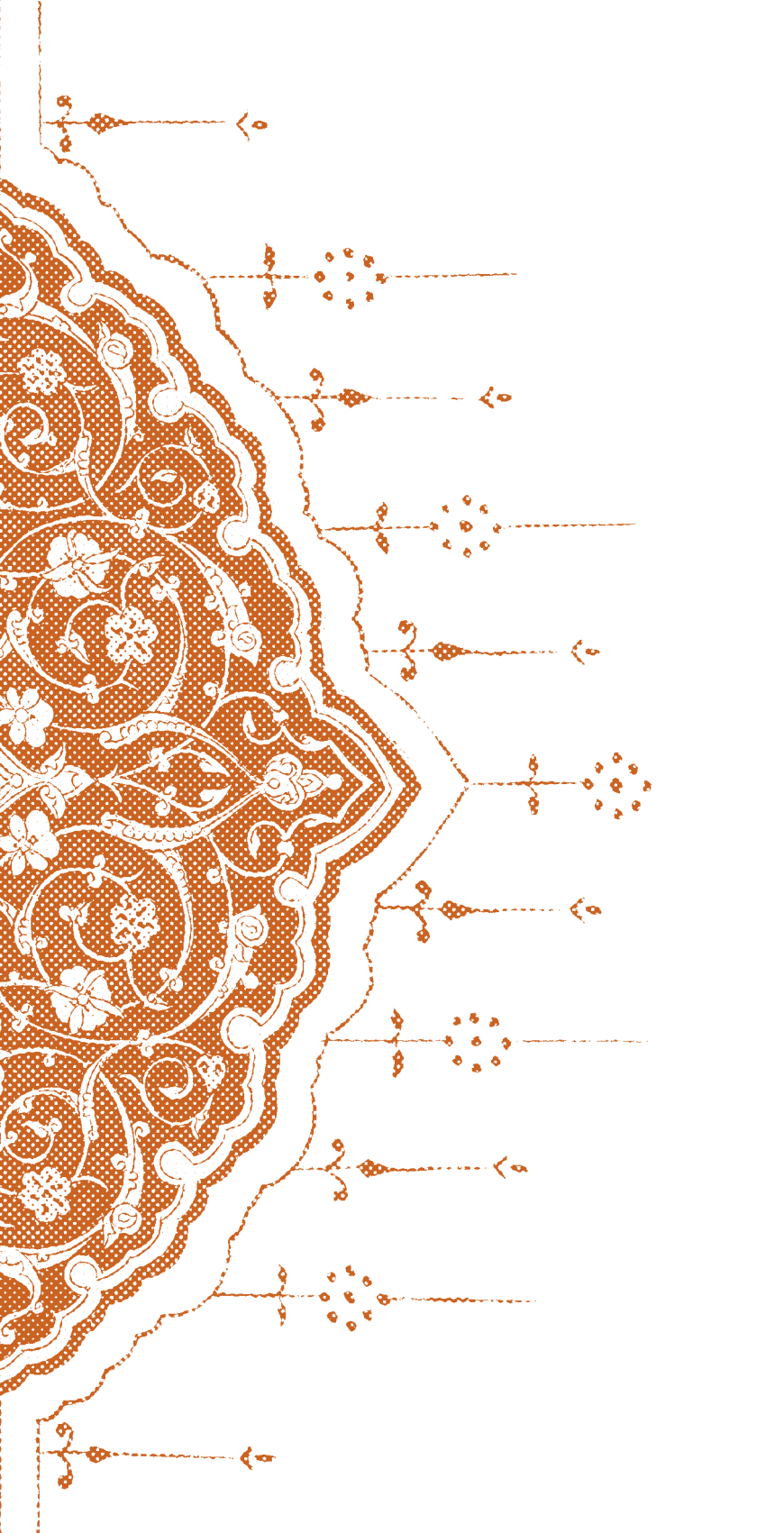
۶۴ ○ دکتر بازی (شعر) / دکتر اسماعیل امینی

۶۶ ○ حفاظت از مدیران / عبدالرحیم ابادری

۷۰ ○ خطر تغییر رفتار مدیران / محمداقبر پورامینی

۷۴ ○ نصیحت به امام

۷۶ ○ مدیری که غرور او را شکست / حسن ابراهیم زاده



زبان‌ت را نگاهدار



پیامبر اکرم (ص) فرمود:
اخزن لسانک الّا من خیر، فانّک بذلک تغلب
الشّیطان.

زبان نگاهدار مگر سخنی که خیر باشد، که اگر چنین
باشی بر شیطان غلبه کرده باشی.

قاضی قضاعی، شهاب الأخبار ، ص ۷۲۳.

ملت، عدالت می‌خواهد

رهنمودی از امام خمینی

۶

ملت، عدالت می‌خواهد؛ اتاق بزرگ نمی‌خواهد. ملت، وزارت‌خانه می‌خواهد؛ وزارت‌خانه اسلامی؛ نه آن وزارت‌خانه کاخ دادگستری؛ کاخ نخست وزیری؛ کاخ وزارت مالی؛ هی کاخ! کاخ، مال ملت است. این تزئینات که الان در این کاخ‌ها موجود است، علاوه بر این که بسیارش یا بعضی‌اش از محرمات است و حتما باید دولت توجه کند به آن، دولتی که می‌گوید دولت اسلامی است و هستند، نباید تحت تاثیر واقع بشود و هر طوری سابق بوده، همان طوری که در زمان محمد رضا شاه خان بوده است، حالا هم همان فرم باشد. پس شما چه کاره‌اید؟ دولت‌ها بفهمند که قدرت به این نیست که ظرف طلا باشد و ظرف نقره باشد؛ قدرت به این نیست که پرده‌های کذا باشد؛ بزرگی و عظمت به این نیست که مبل‌های کذا باشد.^۱



ایمان و اخلاص
در راه حق

پی نوشت

۱. صحیفه امام، ج ۶ ص ۳۳۹

اقتصاد ملی و اقتدار ملی

رهنمودی از آیت الله خامنه‌ای



ما برای ملت ایران، امنیت ملی می‌خواهیم؛ عزّت
ملی می‌خواهیم؛ سلامت عمومی می‌خواهیم؛ رفاه
عمومی می‌خواهیم؛ پیشرفت همه جانبه می‌خواهیم؛
استقلال از قدرت‌های سلطه‌گر جهانی می‌خواهیم؛
شکوفایی استعدادها می‌خواهیم؛ رها شدن و نجات
یافتن از آسیب‌های اجتماعی - مثل اعتیاد و فساد و
امثال اینها - می‌خواهیم. اینها را برای کشور می‌خواهیم.

اینها چیزهایی است که ما در زمینه مسائل مادی برای کشورمان دنبال می‌کنیم و می‌خواهیم. آن وقتی ملت به آسایش خواهد رسید که این مواد برای او در داخل کشور تامین بشود. خب، چگونه می‌شود اینها را به دست آورد؟ عزت ملی، امنیت ملی، اقتدار ملی، پیشرفت همه جانبه، چه جور به دست می‌آید؟ من عرض می‌کنم: بدون این که کشور یک اقتصاد قوی داشته باشد، اینها به دست نمی‌آید. نیاز ما، اقتصاد قوی، تولید قوی، همراه با مدیریت قوی است... و البته بدون اتحاد ملی هم به دست نمی‌آید؛ بدون پیوند عمومی ملت با نظام هم این خواسته‌ها به دست نمی‌آید؛ بدون فرهنگ انقلابی هم به دست نمی‌آید؛ بدون مسئولان شجاع و فعال و پرکار هم این خواسته‌ها تامین نخواهد شد.^۱



هلیکوپتر شاهد ۲۸۵ / ساخت ایران

پی‌نوشت

۱. از سخنان رهبر معظم انقلاب در جمع زائران حرم امام رضا علیه السلام، ۱۳۹۶/۱/۱.

کیمیای صداقت

ج. ابو یاسر

اگر در پی یافتن معیار و محکی برای سنجش و ارزیابی اشخاصیم، «صداقت»، یکی از آنهاست. صدق، یا در گفتار است یا در کردار که با عنوان «راست‌گویی» و «درست‌کرداری» از آن یاد می‌شود. در روایات آمده است که به «طول رکوع و سجود» اشخاص نگاه نکنید؛ چه بسا به اینها عادت کرده باشند. برای شناخت افراد، به دو چیز بنگرید؛ «صدق الحدیث» «راست‌گویی» و «اداء الامانه» «درست‌کرداری و امانت‌داری».





با این دو معیار، می‌توان همه را ارزیابی کرد؛ از دوست تا همسر و فرزند؛ از شریک تا همکار؛ از وکیل تا وزیر؛ از کاسب و تاجر تا مدیر و رئیس؛ از واعظ و مداح تا نویسنده و محقق؛ از سرایدار تا رئیس بانک؛ از آبدارچی تا رئیس دولت؛ از کارگر روز مزد تا تکنسین اداره و شرکت و از منشی تا ارباب رجوع. اگر بخواهیم خودمان را نیز ارزیابی کنیم و به میزان تعهد و وظیفه شناسی خود نمره دهیم، این دو معیار، بسیار نقش آفرین می‌باشند.

اگر از صداقت به عنوان کیمیا یاد می‌کنیم، چون هم کمیاب و گرانبهاست و هم قدرت پاک‌سازی و آفت زدایی و جلوگیری از خلاف‌های دیگر را دارد. فرد صادق، نمی‌تواند خیانت کند و دست به فساد بزند و دروغ بگوید. شخصی به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: یا رسول الله! مرا خصلتی بیاموز که خیر دنیا و آخرت را برایم فراهم آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دروغ نگو!

آن شخص پذیرفت و رفت. خودش دربارهٔ نتیجهٔ عمل به این سفارش نبوی، چنین می‌گوید: من در حالت و موقعیتی قرار گرفتم که خدا از آن خشمگین و ناراحت بود (یعنی حالت گناه و زمینهٔ معصیت برایم فراهم بود) و آن کار را ترک کردم؛ چون از این ترسیدم که اگر کسی

از من پرسد آن کار را انجام دادی یا نه؟ اگر بگویم: «آری انجام دادم»، رسوا می‌شوم و آبرویم می‌رود و اگر بگویم: «نه، نکردم»، دروغ گفته‌ام و این بر خلاف قولی است که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله داده‌ام.^۱ این جاست که کیمیای صداقت، می‌تواند زمینه فساد را از بین ببرد و گنه‌کار را به ترک معصیت وا دارد. این حکایت، دارای پیام‌های زیر است:

۱. یکی از راه‌های پیش‌گیری از گناه، «دروغ نگفتن» است.
۲. دروغگو، برای آن که رسوا نشود و دروغش آشکار نگردد، چند دروغ دیگر می‌گوید.
۳. کلید بسیاری از گناهان، دروغ است.
۴. انسان با اراده، کسی است که وقتی تصمیمی گرفت، یا قول و تعهدی داد، بر خلاف آن عمل نکند.

صدق در گفتار، جلوی وعده دروغ، گزارش نادرست، تملق و چاپلوسی، شایعه‌سازی، تهمت و... را می‌گیرد. صدق در گفتار، مانع دو رویی، خیانت، اختلاس، توطئه، زیر آب زنی، برخورد دو گانه با افراد، پرونده سازی، تبانی، تزویر و ریا می‌شود. سعدی می‌گوید: «صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست...».

پی‌نوشت

۱. محدث قمی، سفینه البحار، ج ۷، ص ۴۵۵.

مدیریت بر اساس امامی که هست

الف:- ایلامی

در تکریم رشادت های مجاهدانی
همچون شهید محسن حججی

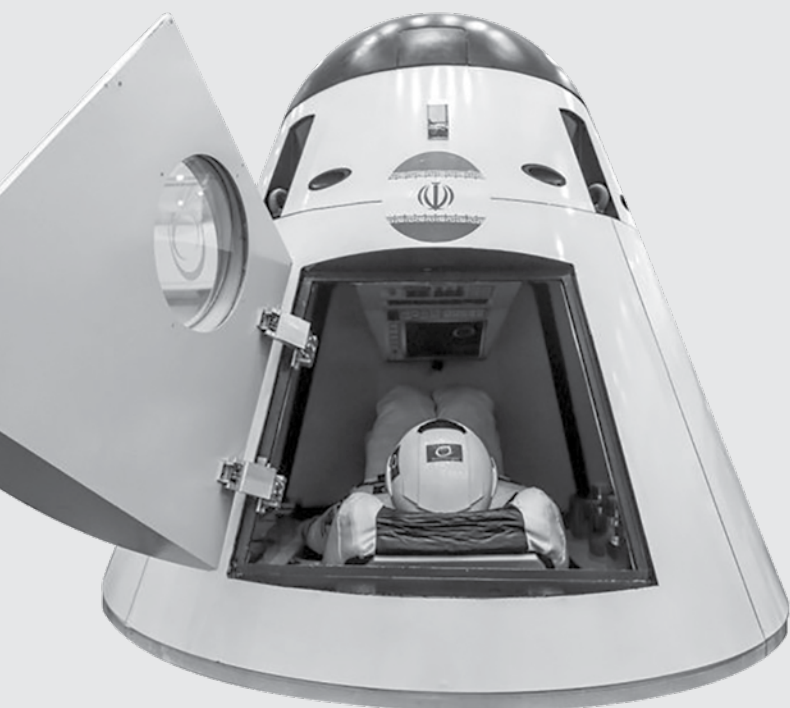
۱۴

دشمن، ناکام از حذف نام امام و انقلاب، در یک عقب نشینی تاکتیکی، تلاش می کند آرمان ها و اهداف امام را مربوط به گذشته معرفی کند و از واژه «بود» برای آنها استفاده کند و بگوید: آن اهداف، مربوط به گذشته بود. آن، آرمان امام بود. این صیحه، سخنان آن روز امام بود؛ اما اکنون مدیریت برنامه های و مدیریتی کشور، باید بر اساس نگاه و بینش دنیای روز، تبیین و تفسیر شود. در برابر این نگاه مرعوبانه و مفلوکانه، برخی مدیران بازی خورده و به بازی گرفته شده در زمین دشمن، امروز تمام تلاش رهبر معظم انقلاب و امت امام، به ویژه رویش های میلیونی در جهان اسلام بر سر قرار دادن واژه هست و است بر نام و آرمان و اهداف امام است. او امام است و این، آرمان امام و این، صحیفه امام است و مدیریت کشور باید بر اساس مواضع و رهنمودهای و هشدارهای امام، شکل بگیرد و اگر غیر از این بود، نه امام راحل وصیت نامه ای می نوشت و نه دعوت به خواندن وصیت نامه شهیدی می کرد و نه اندیشه امام، قدرت بسط و گسترش در جهان، به ویژه جهان اسلام را می یافت. فتنه نهادن واژه بود به جای هست و است، با پایان یافتن عمر زمینی آن عزیز سفر کرده آغاز شد؛ آن جا که برخی از مدیران، دوران امام را دوران تمام شده اعلام کردند و از ظهور دوران جدید و معادلات جدید، سخن

به میان آوردند؛ بدون این که از تغییر رفتار دشمن امام
وشهدا، سخنی بر زبان آورند، که به دنبال آن با موضع
گیری شفاف و صریح رهبری فرزانه، پس از به دست
گرفتن رهبری مواجه شدند که امام، یک حقیقت همیشه
زنده است و راه ما، راه امام است.

این حقیقت همیشه زنده و راه امام در مدیریت کشور،
چیزی جز ایمان به غیب و اعتقاد به نصرت الهی در
معادلات سیاسی و اجتماعی نیست. بنابر این، اگر دیروز
خدا خرمشهر را آزاد کرد، امروز هم همان خدا در عراق
و سوریه و یمن و لبنان و بحرین، مومنین را نصرت
می‌دهد و هرگز موحدان و مومنان را تنها نمی‌گذارد.





در نمایشگاه فناوری فضایی

مدل فضایی سرنشین دار و ماهواره مخابراتی ایران

۱۶

این حقیقت همیشه زنده و راه امام در مدیریت، چیزی جز اتکا به قدرت درون و سردادن شعار ما می‌توانیم نیست. از این رو، اگر دیروز ما محتاج سیم خاردار از کشوری بودیم، امروز موجود زنده به فضا می‌فرستیم. این حقیقت همیشه زنده و راه امام در مدیریت، پشتیبانی از اصل متری و ولایت فقیه و شخص ولی فقیه، برای رهایی از دیکتاتوری شاه بود و امروز هم همان پشتیبانی، موجب دور ماندن از گزند دیکتاتوری‌های حزبی و گروهی و رسانه‌ای می‌شود. این حقیقت همیشه زنده و راه امام در مدیریت کشور، چیزی جز رعایت قانون و تن دادن به چار چوب‌های قانون اساسی، برای هر فرد و نهادهی و فاصله گرفتن از افراد و احزاب قانون ستیز و قانون گریز و فتنه‌گر نیست. این حقیقت همیشه زنده، یعنی باور داشتن به مردم به

معنای واقعی کلمه؛ آن هم مردمی که همه هستی خود را فدای اسلام و انقلاب کرده‌اند و چیزی را بر خلاف اسلام و انقلاب، بر نمی‌تابند؛ یعنی حمایت از مظلومان و پا برهنگان جهان و ایستادگی در مقابل کفر و شرک جهانی و به فرموده امام، ایستادگی در مقابل همه دنیای کفر و شرک که اگر جهان‌خواران بخواهند روزی در مقابل دین ما بایستند در مقابل همه دنیای آنان بایستیم؛ نه این که دین خود را پای سندهای دنیای آنان به قربانگاه ببریم.

این حقیقت همیشه زنده در مدیریت کشور و جهان، یعنی امام، نه یک خاطره، نه یک عکس، نه یک قطعه تاریخ، نه یک مرقد زیارتی، بلکه یک مکتب و منظومه زنده و یک سیر و سلوک پویا و یک تابلوی راهنما برای همه دینداران و آزادگان جهان است؛ تابلو راهنمایی که در گذر جهان اسلام و ایران اسلامی، از مسیر پر خطر و پر دام و دانه دنیای کنونی، تا زمان به اهتزاز در آوردن پرچم تمدن نوین اسلامی، همه را رهنمون می‌سازد. بی شک آنانی که می‌خواهند با فعل ماضی به جای حال و آینده از امام و آرمان‌های امام یاد کنند، جا پای نظریه پردازان نظام سلطه و قلم به مزدان آنان، برای مکتب زدایی و منظومه شکنی سیره و سلوک امام می‌گذارند و دانسته و ندانسته، دست در دست کسانی می‌گذارند که به کندن تابلو راهنمای سعادت دنیا و آخرت مشغول و در تلاشند که حرکت بشریت را از مسیر حرکت نورانی پیامبران الهی، به سوی پرتگاه ذلت دنیا و آخرت، سوق دهند و منکری را مرتکب می‌شوند که از دامان آن هر پلیدی و پلشتی زاده می‌شود، و این روش، موجب ظهور دوباره رضاخان‌هایی می‌شود که چادرها را از سر زنان کشیدند و عمامه‌ها را برداشتند و پیدایش حکمی زاده‌ها و کسروی‌هایی که بر کرسی اندیشمندان نشستند و دیگر بیگانه پرستانی که موجب بردار رفتن شیخ فضل الله‌ها و تبعید مدرس‌ها و شهادت دیگر تندیس‌های پاکی و صداقت شدند.

نامه‌ای به حاکم سیستان

احمد نبوی

۱۸

مردی از خطهٔ سیستان چنین گزارش می‌دهد: در سال اول خلافت معتصم (حدود سال ۲۱۸ ق) من با امام جواد علیه السلام همسفر شدم. روزی سر سفرهٔ غذا نشسته بودیم که عرض کردم: فدایت شوم! فرماندار شهر ما، یکی از دوستان و شیفتگان شما اهل بیت علیهم السلام است. مأمورین او برای من مالیات نوشته و پرداخت آن برایم سنگین است. شما لطف کنید و نامه‌ای برای او بنویسید که با من مدارا کند.

امام فرمود علیه السلام: من او را نمی‌شناسم. گفتم: فدایت شوم! همان طور که عرض کردم، او از محبین شما اهل بیت علیه السلام است. و نامهٔ شما برای او، کارساز و مشکل گشا خواهد بود. امام کاغذی را برداشته، چنین نوشت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مُوَصَّلَ كِتَابِي هَذَا ذَكَرَ عَنْكَ مَذْهَبًا جَمِيلًا وَإِنَّ مَا لَكَ مِنْ عَمَلِكَ مَا أَحْسَنْتَ فِيهِ فَأَحْسِنْ إِلَيَّ إِخْوَانَكَ وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ سَأَلُكَ عَنْ مَثَاقِيلِ الذَّرِّ وَالْخَرَدَلِ ؛ اما بعد، حامل این نامه به، دربارهٔ تو یادآور شد که تو به آیین پسندیده‌ای گرایش داری! مطمئنم تو در مقابل عمل نیک، پاداش نیکی خواهی داشت. به برادرانت احسان کن و بدان که خداوند عزیز و جلال، از ریزترین اعمال و رفتارت سؤال خواهد کرد».

وی می‌گوید: قبل از رسیدن من به سیستان، حسین بن عبدالله نیشابوری (فرماندار سیستان) از نامهٔ امام باخبر

شده بود و هنگامی که من به شهرم نزدیک می‌شدم، هنوز دو فرسخ مانده بود که به استقبالم آمد. وقتی نامه را به او دادم، آن را بوسید و روی چشمانش گذاشت و به من گفت: چه می‌خواهی؟

گفتم: در دفتر محاسبات شما برای من مالیاتی نوشته‌اند که توان پرداخت آن را ندارم.

وی دستور داد آن مالیات را ببخشند و گفت: تا زمانی که من فرماندار شهر شما هستم، تو را از خراج و مالیات معاف کردم؛ سپس از خانواده‌ام پرسید و من وضعیت اقتصادی خود و خانواده‌ام را برایش شرح دادم و او دستور داد که در مورد مشکل معیشتی من اقداماتی انجام شود و مقداری هم به من کمک کرد و تا او زنده و در منصب فرمانداری سیستان بود، از من مالیات و خراج نگرفتند و احسان و عطایایش را تا آخر از من قطع نکرد.^۱

پی‌نوشت

۱. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۱۱.

مدیر خوب و مدیر بد

جواد محدثی

۲۰

- برای مدیریت خوب و سازنده و مدیریت نامناسب و فسادآور، شاخص‌هایی وجود دارد.
- می‌توانیم خودمان را با این شاخص‌های چهل‌گانه بسنجیم و به خودمان نمره دهیم:
۱. مدیر خوب، منصب‌ها را بر اساس لیاقت و کاردانی به اشخاص وا می‌گذارد و مدیر بد، بر اساس روابط دوستی، خویشاوندی و جناحی.
 ۲. مدیر خوب، نیروهای کاری و با تعهد را ابقا می‌کند؛ ولی مدیر بد، بی‌جهت یا به دلیل خوش نیامدن آنها را بر کنار می‌کند.
 ۳. مدیر خوب، از وضع زندگی و مشکلات و گرفتاری‌های کارمندان با خبر است و به آنها کمک می‌کند؛ اما مدیر بد، نسبت به مشکلات افراد، بی‌توجه و بی‌مسئولیت است.
 ۴. مدیر خوب، دارای سعه صدر، تحمل و متانت است. و مدیر بد، کم ظرفیت، پرخاش‌گر و تندخوست و رفتاری سبک دارد.
 ۵. مدیر خوب، به فکر توانمندسازی خود و به روز کردن معلومات و مهارت‌های خویش است و مدیر بد، در جا می‌زند و تحولی را در فکر و عمل خود بر نمی‌تابد.
 ۶. مدیر خوب، سهم هر یک از افراد مجموعه را در رشد و پیشبرد مجموعه، در نظر می‌گیرد؛ اما مدیر بد، همه



- موفقیت‌ها را به حساب خود می‌ریزد و سهمی برای دیگران قائل نمی‌شود.
۷. مدیر خوب، یک مسئولیت می‌پذیرد و آن را به خوبی و کامل به انجام می‌رساند و مدیر بد، مجموعه‌ای از مسئولیت‌های مختلف را بر عهده می‌گیرد و به هیچ کدام هم درست نمی‌رسد.
۸. مدیر خوب، واقعا مدیریت و نظارت و هدایت می‌کند. و مدیر بد، در همهٔ امور جزئی دخالت می‌کند.
۹. مدیر خوب، به افراد، اختیار و مسئولیت می‌دهد و بر اساس آن باز خواست می‌کند؛ اما مدیر بد، بدون دادن اختیارات، افراد را مواخذه و ملامت می‌کند.
۱۰. مدیر خوب، دارای طرح و برنامه و زمان بندی است. و مدیر بد، دچار روز مره‌گی و بی برنامه‌گی است و باری به هر جهت عمل می‌کند.
۱۱. مدیر خوب، ظرفیت پذیرش شکست‌ها و ناکامی‌ها را دارد و آنها را ریشه یابی و حل می‌کند. و مدیر بد، حاضر

نیست بپذیرد که در جایی از کارش اشکال وجود دارد؛ تا آن را برطرف سازد.

۱۲. مدیر خوب، از انتقادهای استقبال می‌کند؛ اما مدیر بد، به کسی حق انتقاد و اعتراض نمی‌دهد.

۱۳. مدیر خوب، در مقابل مشکلات، مقاومت و ایستادگی می‌کند؛ تا از بحران عبور کند. و مدیر بد، ضعیف است و قدرت مقابله با مشکلات را ندارد و در مقابل حوادث ناگهانی، خود را می‌بازد.

۱۴. مدیر خوب، به چاپلوسان و متملقان و دروغ بافان، میدان نمی‌دهد؛ اما مدیر بد، از چاپلوسی و ستایش،

خوشش می‌آید و به چاپلوسان، بهای بیشتری می‌دهد.

۱۵. مدیر خوب، شجاع، با همت و اهل خطر پذیری و در عین حال، اهل احتیاط و عاقبت اندیشی است و مدیر بد، کم همت، ترسو و تحول گریز است.

۱۶. مدیر خوب، گوشی شنوا و چشمی بینا نسبت به کاستی‌ها و اشکالات دارد و مدیر بد، چشم و گوش خود را به روی هر نقص و ایراد و پیشنهاد، می‌بندد و حاضر به شنیدن حرف‌ها نیست.

۱۷. مدیر خوب، نسبت به نیروهای فعال، مبتکر و خلاق، روش تشویقی دارد و مدیر بد، نسبت به نیروهای پر تلاش و تنبل، برخوردی یکسان دارد و انگیزه‌ها را می‌میراند.

۱۸. مدیر خوب، رفتاری از روی تواضع و محبت و نوع دوستی و ذره پروری دارد؛ اما مدیر بد، رفتارش متکبرانه و خود خواهانه است و زمینه رشد به افراد نمی‌دهد.

۱۹. مدیر خوب، مردمی است و با کارکنان و مراجعین، همدم است و می‌جوشد و مدیر بد، خود را تافته جدا بافته می‌داند و از در ویژه و آسانسور ویژه، رفت و آمد می‌کند و از ارباب رجوع، گریزان است.

۲۰. مدیر خوب، مسئولیت، بودجه و امکانات را امانت می‌داند و امین است. و مدیر بد، از هر وضعیت و زمینه‌ای، برای رسیدن به منافع شخصی، بهره می‌گیرد و اموال عمومی را ملک شخصی می‌پندارد.



۲۱. مدیر خوب، اگر فهمید کاری و برنامه‌ای غلط است، فوری بر می‌گردد؛ اما مدیر بد لجبازی کرده، بر اشتباهات خود اصرار می‌ورزد و غرورش اجازه پذیرش خطا را به او نمی‌دهد.

۲۲. مدیر خوب، می‌کوشد «خود مهارتی» را در نیروهایش نهادینه کند. و مدیر بد، با گماشتن جاسوس، می‌خواهد به اجرای برنامه‌ها و تأمین هدف‌ها برسد و موفق هم نمی‌شود.

۲۳. مدیر خوب، پاسخگو و مسئولیت‌پذیر است. و مدیر بد، حاضر نیست مسئولیت کارها را بپذیرد و به دیگران پاسخ دهد.

۲۴. مدیر خوب، در تمام مدت حضور در محل کار به رسیدگی امور و انجام وظایف می‌پردازد. و مدیر بد، فرصت کار، محل کار و امکانات مجموعه را در راه انجام امور شخصی و دید و باز دید و تلفن به آشنایان، صرف می‌کند.

۲۵. مدیر خوب، اخلاص، تقوا و روز حساب و قیامت را

هم در نظر دارد. و مدیر بد، از این ویژگی‌ها بی‌بهره است و تنها به موفقیت دنیوی و افزایش ثروت می‌اندیشد.

۲۶. مدیر خوب، نسبت به فساد اداری، رشوه، کم‌کاری و تخلف از قانون در مجموعه خود، حساس است و با آنها برخورد می‌کند. و مدیر بد، نه تنها نسبت به این امور حساس نیست، بلکه خودش هم آلوده به آن مفاسد است.

۲۷. مدیر خوب، اسرار زندگی خصوصی کارکنان را حفظ می‌کند و آبرو داری را شیوه خود می‌سازد؛ اما مدیر بد، به آبرو ریزی و افشای آن اسرار می‌پردازد.

۲۸. مدیر خوب، حق و حقوق کارکنان را مراعات می‌کند و حقوقشان را به موقع می‌پردازد. و مدیر بد، به حقوق کارکنان هم دست اندازی می‌کند و بدون توجه به مشکلات معیشتی آنان، در پرداخت حقوق آنان، تاخیر و تعلل می‌کند.

۲۹. مدیر خوب، به وعده‌هایی که می‌دهد، عمل می‌کند. و مدیر بد، اهل وعده‌های بدون وفاست و قول‌هایش بیش از عمل اوست.

۳۰. مدیر خوب، کسی است که اطرافیانش، مشاورانش و معاونانش، اهل صدق و راستی و درستکاری باشند و مدیر بد، در حصار مجموعه‌ای از افراد سودجو، خود خواه و بی‌اعتنا به حقوق مردم قرار می‌گیرد.

۳۱. مدیر خوب، با کارمندان خود با ادب و احترام صحبت می‌کند و الگوی اخلاقی برای آنان است؛ اما مدیر بد، با زیردستان با هتاک و اهانت و تحقیر صحبت می‌کند و روشی جبارانه دارد.

۳۲. مدیر خوب، رضایت اکثریت مراجعان و کارکنان را بر خرسندی افراد معدود، ترجیح می‌دهد. و مدیر بد، به



خاطر خرسندی و رضایت عده‌ای خاص، اکثریت را از خود ناراضی می‌کند.

۳۳. مدیر خوب، مست ریاست و قدرت نمی‌شود و دچار ریاست طلبی و تکبر نمی‌گردد؛ اما مدیر بد، ریاست را وسیله زورگویی و سودجویی و خودنمایی می‌سازد و همه جا پز ریاست می‌دهد.

۳۴. مدیر خوب، از کسی رشوه و حق و حساب نمی‌گیرد؛ اما مدیر بد، به اسم هدیه، رشوه می‌گیرد و با عنوان حق ریاست، از بودجه عمومی برداشت شخصی می‌کند.

۳۵. مدیر خوب، حق و عدالت را مبنای کار خود قرار می‌دهد و تبعیض روا نمی‌دارد. و مدیر بد، توصیه پذیر است و به سفارش دیگران، حق را زیر پا می‌گذارد و خلاف مقرارت، عمل می‌کند.

۳۶. مدیر خوب، نزد خدا و خلق خدا، عزت و احترام و آبرو دارد. و مدیر بد، منفور خدا و خلق خداست و اگر بر کنار شود، کسی تحویلش نمی‌گیرد.

۳۷. برای مدیر خوب، میز ریاست، بت نیست و دل بسته به آن نمی‌شود؛ اما مدیر بد، چنان وابسته به صندلی ریاست می‌شود که برای حفظ آن، دست به هر کاری می‌زند.

۳۸. مدیر خوب، بر سر ریاست و مدیریت، با کسی نزاع و کشمکش نمی‌کند؛ اما مدیر بد، بر سر ریاست، دعوا و جنجال و حسادت و عداوت می‌کند.

۳۹. مدیر خوب، با زبان عمل، با دیگران صحبت می‌کند. و مدیر بد، تنها حرف می‌زند و شعار می‌دهد و از عمل، خبری نیست.

۴۰. مدیر خوب، خود را حامی امر به معروف و نهی از منکر می‌داند و به این وظیفه، عمل می‌کند؛ اما مدیر بد، نسبت به منکرات و مفاصد در مجموعه خود، بی تفاوت است و برای آمران به معروف هم مشکل ایجاد می‌کند و درد سر می‌آفریند.

سہ ہمراہ با وفا

محمود شریفی

۲۶



رسول خدا صلی الله فرمود: مثل هر یک از شما و خانواده و مال و ثروتش و عملش، مانند مردی است که دارای سه برادر است.

هنگامی که مرگ شخص فرا می‌رسد، او به برادرش می‌گوید: چه چیزی برای من پیش توست؟

برادری که مال و ثروت اوست، به او می‌گوید: مال تو، پیش من، مایه بی‌نیازی و توان‌گری است و برای تو سوی ندارد؛ جز برای زمانی که تو زنده هستی. پس هر چه می‌خواهی، از من استفاده کن؛ زیرا وقتی که از من جدا شوی و از دنیا بروی، دیگری مرا به دست خواهد گرفت و من به راهی دیگر برده خواهم شد و جای دیگری هزینه خواهم شد.

در این هنگام، پیامبر اکرم صلی الله رو به اصحابش کرد و فرمود: این همان مال و ثروت شخص است. شما این برادر را چگونه برادری می‌بینید؟ آنان در پاسخ گفتند: این برادری است که ما فایده و سودی از او نمی‌بریم. بعد به برادر دیگرش که خانواده‌اش باشد، روی آورده،



می‌گوید: شما در این حال احتضار، چه سودی برای من دارید و چگونه می‌توانید مرگ را از من دور کنید؟ خانواده آن شخص می‌گویند: وظیفه ماست که از تو پرستاری کنیم و در کنار تو باشیم. پس هنگامی که از دنیا رفتی، تو را غسل داده، حنوط کرده، کفن کنیم و تا سر قبر تو را تشییع کنیم و هر کس در مورد تو از ما سؤال کند، از تو تعریف و تمجید کنیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمود: این هم برادر دیگرش که خانواده‌اش بودند. شما این برادر را چگونه می‌بینید؟

اصحاب گفتند: ای رسول خدا! این برادر هم خیری ندارد. بعد به برادر سومش که همان عمل او دنیا درست، می‌گوید: تو چه سودی برای من داری و چگونه از من دفاع می‌کنی؟ او می‌گوید: من هنگام وحشت تو، مونس تو هستم؛ غم و اندوه تو را از بین می‌برم و در قبر از تو دفاع می‌کنم و در حد توان برای تو، تلاش می‌کنم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این برادر، همان عمل انسان است؛ پس ای اصحاب! او را چگونه می‌بینید؟

اصحاب گفتند: ای رسول خدا! این، بهترین برادر است حضرت فرمود: همین‌طور است.^۱

از این حدیث، نکات زیر استفاده می‌شود:

۱. همان‌گونه که در صدر روایت اشاره شد، استفاده از مال و ثروت، تنها در حال حیات و زندگی ممکن است

و انسان خردمند باید در حال حیات از مال و ثروت خود برای جهان دیگر سرمایه گذاری کند و باید برای نیازهای شخصی و خانوادگی طوری هزینه کند که اسراف و تبذیر نباشد و بر خود و خانواده‌اش نیز سخت نگیرد و در همه جا و همه وقت، خدا را در نظر داشته باشد.

۲. مسئولیت و مدیریت نباید شخص را از خانواده غافل کند و بداند که مردم اعمال و کردار او و فرزندان او بستگان او را زیر نظر دارند. بنابراین او نباید به خاطر آنها به دین و آخرتش لطمه بزند و به خودش خیانت کند اگر او خانواده‌اش را خوب تربیت کند و آنان هم خدمتی به جامعه کنند، او هم در پاداش آنان شریک خواهد بود و در غیر این صورت، آنان در هنگام مرگ و در قیامت، سودی به حال او نخواهند داشت.

۳. انسان باید بداند که دنیا و آخرت او بستگی به اعمال و کردار و رفتار او دارد و به تعبیر قرآن انسان در گرو اعمال خویش است و تنها عمل انسان است که اگر شایسته و برای خدا باشد، برای او مفید خواهد بود. اگر مدیری و چنین بیندیشد و عملکردش هم مطابق اندیشه و گفتار و ادعایش باشد و عالم را محضر خدا بداند، اهل نجات خواهد بود و چنین مدیری، دیگر سخن بی‌جا و امضای بی‌جا و دستور ناروا نمی‌دهد.

پی‌نوشت

۱. نوری، متدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۵۴.

دو گونه مدیریت

محمود مهدی پور

«و جعلنا ائمه يهدون بامرنا لما صبروا و كانوا باياتنا يوقنون»^۱.

در جوامع جهانی، مدیریت بر دو گونه است:

۱. مدیریت الهی.

۲. مدیریت شیطانی.

این دو نوع مدیریت با هم تفاوت‌های بنیادین دارند؛ تفاوت‌هایی که در ابعاد گوناگون، نمود پیدا می‌کنند و در خاستگاه، اهداف، روش‌ها، آثار و دستاوردها و در روابط مدیران و کارکنان، با هم اختلافات فراوانی دارند.

۳۰

مدیریت الهی

هر کس در جامعه و جهان اسلامی، نقش مدیر در یک مجموعه بزرگ، کوچک و میانی را ایفا می‌کند، باید خود را ارزیابی کند و از خود پرسد مدیریت که او از کدام نمونه است؛ مدیریت او الهی است یا شیطانی و یا آمیخته‌ای از مدیریت رحمانی و شیطانی؟ مدیریت الهی، نگاهی به آسمان است و مدیریت شیطانی، نگاهی به زمین.

مدیریت الهی، باری بر دوش مدیران است و مدیریت شیطانی، امتیازی در دست مسئولان.

مدیریت الهی برای خدمت رسانی و ایثار است و

مدیریت شیطانی، برای اغفال و استشار.

مدیریت الهی، فرزند عشق الهی است و مدیریت

شیطانی، مولود غرایز حیوانی.
 مدیریت الهی، بر پایه توحید و یکتا پرستی است و
 مدیریت شیطانی، بر اساس شرک و خود پر تربیتی.
 مدیریت الهی، بر پایه صداقت است و مدیریت
 شیطانی، بر اساس دروغ و خیانت
 مدیریت الهی، قانون با ثبات دارد. و مدیریت شیطانی
 هر روز راه و رسم آن تغییر می کند و قوانین آن دگرگون
 می شود.
 مدیریت الهی، بر علم و آگاهی تکیه دارد. و مدیریت
 شیطانی، بر تقلید از دیگران استوار است.
 در مدیریت الهی، مدیر در خدمت مردم است و در
 مدیریت شیطانی، مردم در خدمت مدیرند.
 در مدیریت الهی، رشد و پیشرفت انسان، اصل است و
 در مدیریت شیطانی، پیشرفت اقتصاد خصوصی اصل است.
 مدیریت الهی بر اساس تشویق و تعلیم پیش می رود
 و مدیریت شیطانی بر پایه تحمیق و تطمیع، فعالیت
 می کند.



هدف در مدیریت الهی، عدالت و احسان است و در مدیریت شیطانی، هدف، چپاول‌گری و اشرافی‌گری حاکمان است.

در مدیریت الهی مدیر از خدای رحمان دستور می‌گیرد و مدیریت شیطانی، از ابلیس خبیث فرمان می‌برد.

مدیریت الهی، جلوه مدیریت پارسایان و امامت متقین قناعت پیشه است. و مدیریت شیطانی، نمایش مدیریت فجار، اشرار و سرمایه داران بی رحم است

در مدیریت الهی، مدیریت بر اساس حقوق متقابل دولت و ملت است. و در مدیریت شیطانی، مدیران فقط حقوق دارند ملت فقط وظیفه دارد.

مدیریت الهی خود را نسبت به دین و عدالت مسئول می‌داند. و مدیریت شیطانی تنها نسبت به وفاه و خواسته‌های مرفهان بی درد، موظف می‌داند.

مدیریت الهی نگاهی به خدا و مومنین است و مدیریت شیطانی نگاهش به بیگانگان و منافقین است.

مدیریت الهی، مدیریت عقل، ایمان و ایثار است. و مدیریت شیطانی، مدیریت زرو زور و تزویر است.

مدیریت الهی، مدیریت تعاون و تقواست و مدیریت شیطانی، مدیریت تفرقه افکنی و تجاوز و گناه است.

مدیریت الهی، مدیریتی هدفمند، منظم، پر انگیزه و پر تلاش است. و مدیریت شیطانی، مدیریتی بی هدف، نامنظم، کم انگیزه و کار گریز است.

در مدیریت الهی، مدیران زاهدان شب و شیران روزند و در مدیریت شیطانی، مدیران، خفتگان شب و سخن‌گویان روزند.

مدیریت الهی، حامی و مدافع محرومان و مستضعفان جهان است و مدیریت شیطانی، همگام با مرفهان بی‌درد و خوار ذلیل در برابر مستکبران است.

مدیریت الهی، برخاسته از اندیشه‌های قرآن است و مدیریت شیطانی، بر خاسته از تفکر غربی و سبک زندگی اروپایی است.

هدف مدیریت الهی، تقویت ایمان و اخلاق است. و

هدف مدیریت شیطانی، تقویت فسق و فجور و کشی از انسان‌هاست.
مدیریت الهی، مدیریت قنوت و قنات و قناعت است؛
یعنی در رابطه با خدا، قنوت را از یا نبریم و نگاهمان بر
آسمان باشد. و در رابطه با تولید و
اقتصاد، قنات را جاری سازیم
و در رابطه با مصرف،
قناعت را از استان پر
تلاش یزد بیاموزیم.
«من عمل صالحا
من ذکر أوائنی و
هو مومن فلنحینه
حیوه طیبه و لنجزینکم
اجرهم با حسن ما کانوا
یعملون»^۲.

مدیریت و مشورت

ج. ذوالجلالی

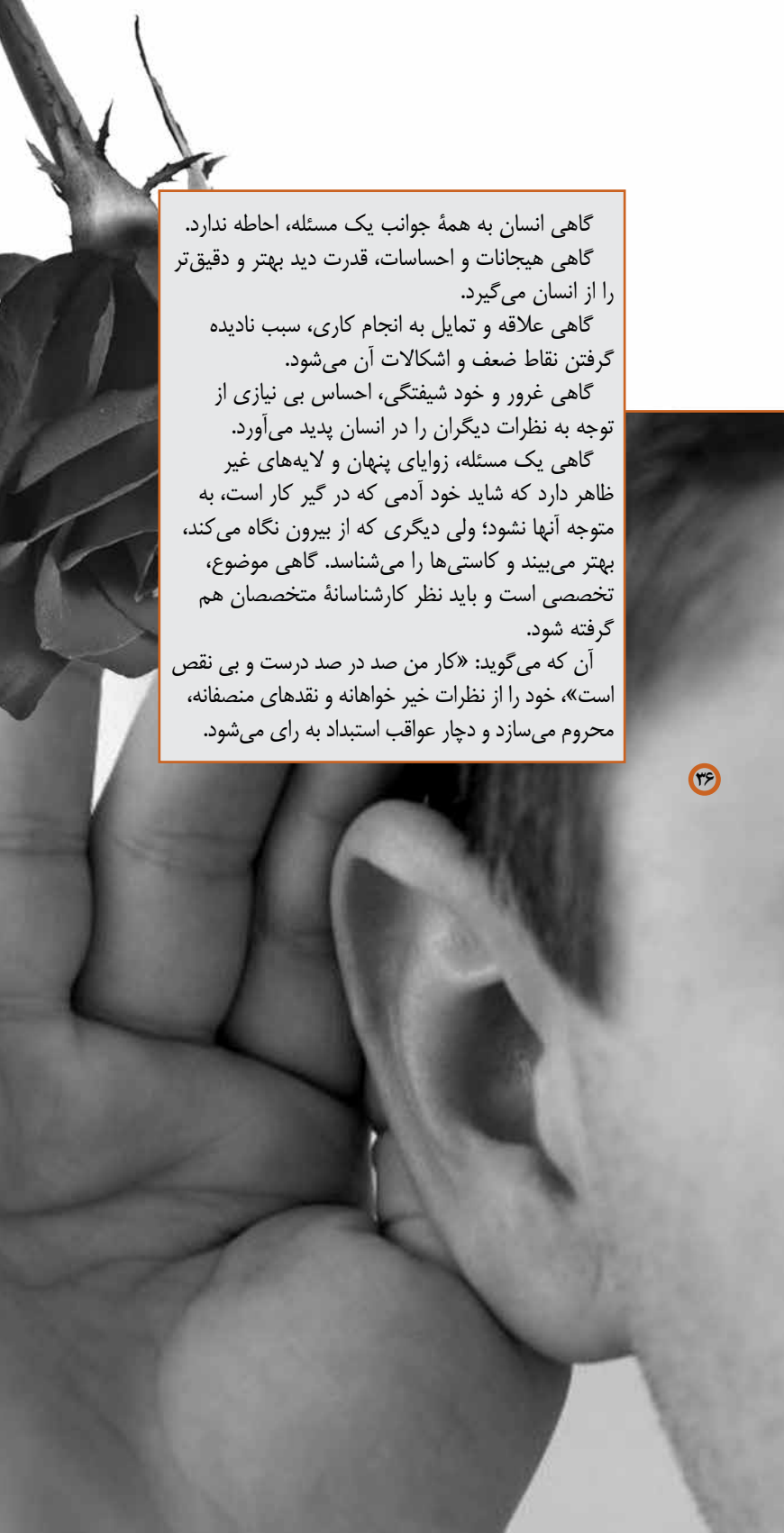
۳۴

آرزوی هر مدیر و مسئول، کاستن از خطا در تصمیم و اشتباه در عمل است. آن چه این خواسته را تامین می‌کند، شناخت عواملی است که تصمیم و عمل را به خطا می‌کشاند. یکی از این عوامل، خود رایی و تصمیم‌های شتاب زده و برنامه‌های کارشناسی نشده است و یکی از عواملی که باز دارنده از این خطاست، مشورت و رایزنی است. مدیری که از شنیدن نظرهای گوناگون در باره یک اقدام و تصمیم، گریزان باشد، به ورطه «تصمیم نسنجیده» می‌افتد.

مدیری هم که از آرای مختلف، استقبال کند
و حوصله شنیدن داشته باشد و تصمیم و اقدام
را پس از ارزیابی، محاسبه و بررسی جوانب انجام
دهد، ضریب خطایش کمتر است؛ اما درسی که از
نهج البلاغه می‌آموزیم:

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «من
استقبل وجوه الاراء، عرف مواقع الخطاء؛ هر
کس از وجوه و جنبه‌های مختلف، استقبال
کند، لغزشگاه‌ها را می‌شناسد».





گاهی انسان به همهٔ جوانب یک مسئله، احاطه ندارد.
گاهی هیجانات و احساسات، قدرت دید بهتر و دقیق‌تر
را از انسان می‌گیرد.
گاهی علاقه و تمایل به انجام کاری، سبب نادیده
گرفتن نقاط ضعف و اشکالات آن می‌شود.
گاهی غرور و خود شیفتگی، احساس بی‌نیازی از
توجه به نظرات دیگران را در انسان پدید می‌آورد.
گاهی یک مسئله، زوایای پنهان و لایه‌های غیر
ظاهر دارد که شاید خود آدمی که درگیر کار است، به
متوجه آنها نشود؛ ولی دیگری که از بیرون نگاه می‌کند،
بهتر می‌بیند و کاستی‌ها را می‌شناسد. گاهی موضوع،
تخصصی است و باید نظر کارشناسانهٔ متخصصان هم
گرفته شود.
آن که می‌گوید: «کار من صد در صد درست و بی‌نقص
است»، خود را از نظرات خیر خواهانه و نقدهای منصفانه،
محروم می‌سازد و دچار عواقب استبداد به رای می‌شود.

«صندوق پیشنهادها» برای چیست؟ برای آن که مدیر، نظرهای مختلف را بشنود و بهتر عمل کند. «صندوق انتقادات» هم برای آن است که یک مسئول، از ضعف‌ها و اشکالات موجود در مجموعه خود، آگاه شود و آنها را بر طرف سازد.

پس یک مدیر باید از نظرهای گوناگون و حرف‌ها و پیشنهادها و انتقادهای «استقبال» کند؛ تا از این رهگذر، به «مواقع خطا» که همان لغزشگاه‌هاست، پی ببرد و از پیشنهادها، بهره بگیرد.

این کلام و رهنمود حکیمانه حضرت امیر علیه السلام، هم مربوط به مسائل علمی، آموزشی و پژوهشی اوست هم مربوط مسائل خانوادگی و روابط با دوستان و آشنایان و هم مربوط به عرصه‌های سیاسی و قانون‌گذاری و طرح و لایحه نویسی و برنامه‌های عمرانی و فرهنگی. شنیدن نظرات و دیدگاه‌های مختلف، نه تنها عیب و نقص نیست، بلکه نشان کمال جویی است.

از گوش دادن به انتقادهای و پیشنهادها، نه تنها نگریزیم، بلکه استقبال کنیم و خوشحال شویم؛ زیرا این، یکی از رموز موفقیت در مدیریت است.



سه عنصر اصلی هویت ملت ایران

این هویت چیست؟ هویت ملی ما چه جوری تعریف می‌شود؟ ما ملتی هستیم مسلمان، ریشه‌دار در تاریخ، و انقلابی؛ این هویت ما است. مسلمانی ما، عمق تاریخی ما، و انقلابی بودن ما سه عنصر اصلی است که هویت ملت ما را تشکیل می‌دهد. این سه را نباید از نظر دور بداریم.

۳۸

۱. مسلمانیم

اسلامی بودن ما یعنی ارزش‌ها و اصول اسلام، تشکیل‌دهنده هویت ما است.

۲. در تاریخ ریشه داریم

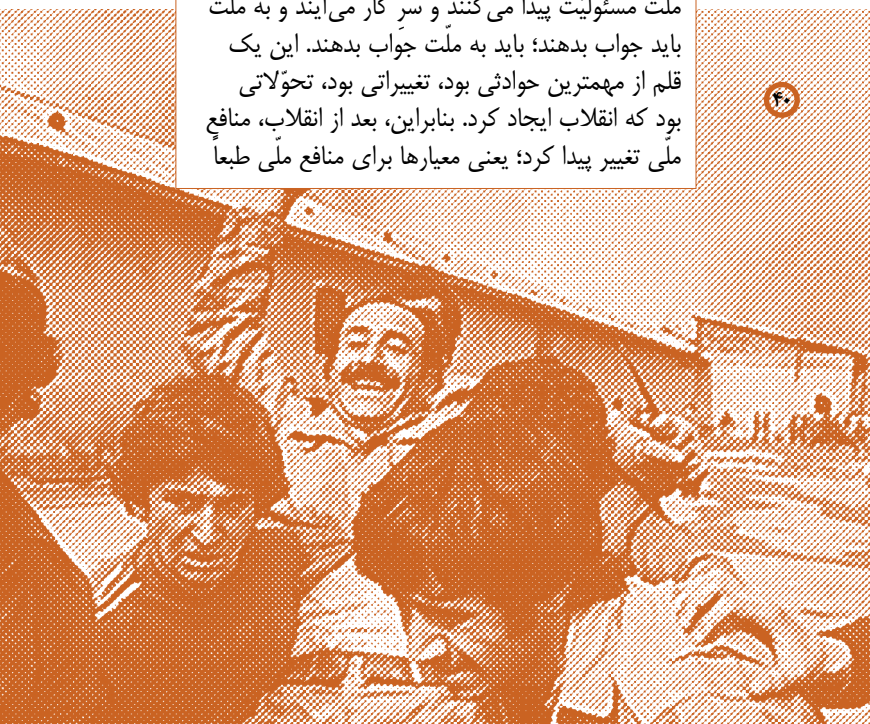
ریشه‌داری ما در تاریخ یعنی نیروهای انسانی ما در طول تاریخ، دارای افکار بلندی

بوده‌اند، در بخش‌های مختلف: در فلسفه، در علم، در فناوری و در طول تاریخ به‌حسب موقعیت زمانی، کارهای بزرگی را انجام داده‌اند و به بشریت حرکت داده‌اند؛ این را توجه داشته باشید. اینکه ما خیال کنیم «فناوری نو و ابتکار، متعلق به غرب و اروپا و مربوط به آنها است و از اول اینجور بوده»، نخیر، این خطا است. ما در دورانهایی پیشرو و پیشتاز در فناوری بودیم؛ فناوری‌های متناسب روز. البته طبیعت علم و فناوری این است که هرچه جلوتر برود، سرعت بیشتر می‌شود؛ مثال زده‌ایم بارها و تکرار نمی‌خواهم بکنم. هرچه پیشرفت انجام بگیرد، سرعت هم پیوسته بیشتر می‌شود. علت اینکه فاصله کشورهای پیشرفته‌ی علمی با کشورهای عقب‌افتاده دائماً زیاد می‌شود، همین است؛ پیشرفت‌های علمی، سرعت را هم زیاد می‌کند. ما آن روز البته به تناسب زمانه‌ی خودمان پیشرو در مسائل فناوری بودیم؛ نه فقط ما به‌عنوان ایران، خیلی از کشورهای شرقی این حالت را داشتند، از جمله ما ایرانی‌ها. بنابراین، مسلمانی و ریشه‌داری در تاریخ؛

۳. انقلابی هستیم

و بعد انقلاب؛ انقلاب بخش مهمی از هویت ما است. انقلاب یعنی آن حرکت تحوّل عمیقی که با تکیه‌ی به اسلام توانست وضعیت کشور را عوض کند و یک قلم مهمّ آن، این بود که ملت را از حاشیه بیرون آورد، وارد متن اداره‌ی کشور کرد. ملت در کشور، هیچ‌کاره بود؛ ملت ایران، در طول قرن‌های متمادی، اصلاً در ذیل حکومت‌ها تعریف می‌شد، نقشی در ایجاد [حکومت‌ها نداشت]. بله، وقتی پادشاهی جنگی داشت، عده‌ای از

ملت را می‌گرفت، زیر سلاح می‌برد و آنها را به جنگ می‌برد؛ نقش ملت همین بود. اما اینکه ملت بتواند در تعیین یک سیاستی، در تعیین یک مسئولی - چه برسد مسئولین درجه‌ی یک کشور - نقش داشته باشند، چنین چیزی وجود نداشت. ملت منتظر نشسته بود تا این سلسله برود، آن سلسله بعدی حکومت بیاید؛ همچنانکه این حکومت می‌کرد، حالا آن [دیگری] بیاید حکومت کند؛ آن قبلی زور می‌گفت، حالا بعدی بیاید زور بگوید! ملت ایران نقشی نداشتند. اولین بار در طول تاریخ ما - تاریخ چندین قرنی، تاریخ از دوران باستان به این طرف - ملت ایران بعد از انقلاب، نقش پیدا کردند، از حاشیه وارد متن شدند و تعیین می‌کنند. همچنانکه معلوم است، از بالاترین مسئول کشور، از رهبری، ریاست جمهوری، مسئولین گوناگون دیگر، با انتخاب ملت مسئولیت پیدا می‌کنند و سر کار می‌آیند و به ملت باید جواب بدهند؛ باید به ملت جواب بدهند. این یک قلم از مهمترین حوادثی بود، تغییراتی بود، تحولاتی بود که انقلاب ایجاد کرد. بنابراین، بعد از انقلاب، منافع ملی تغییر پیدا کرد؛ یعنی معیارها برای منافع ملی طبعاً



تغییر پیدا کرد. بعد از آنکه انقلاب شد، همین طور که عرض کردیم، دیکتاتوری‌ها به مردم‌سالاری تبدیل شد، وابستگی‌ها به استقلال سیاسی تبدیل شد، عقب‌ماندگی به پیشرفت‌های قابل توجه تبدیل شد؛ در زیرساخت‌ها، در نیروی انسانی، در صنایع مهمی مثل نانو، زیست‌فناوری؛ صنایع بزرگی که ماها امروز جزو درجه‌های بالای آنها در دنیا و در بین دویست و خرده‌ای کشور هستیم؛ در علم، در آموزش عالی و غیره. خب اینها حوادثی بوده که هویت انقلابی ما این‌ها را به وجود آورده است.

نتیجه:

هر آن چیزی که با این هویت در تعارض باشد، منافع ملی نیست، ولو ما تصور کنیم که این یک سودی است برای ملت یا منفعتی است برای ملت؛ نه، هرچه با اسلام ما، با انقلاب ما، با گذشته و سابقه‌ی تاریخی دیرینه‌ی ما، معارضه داشته باشد، جزو منافع ملی به حساب نمی‌آید. بنابراین حرف اصلی ما در مورد بحث تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری شد این؛ منافع ملی، ملاک صحت تصمیم‌گیری‌ها است و منفعت ملی آن چیزی است که با هویت ملت ایران هیچ‌گونه معارضه‌ای نداشته باشد و از آن برکنار هم نباشد؛ یعنی برخاسته از این هویت باشد؛ این می‌شود منفعت ملت ایران. این را مسئولین کشور، دولت محترم، قوه قضائیه، قوه مقننه، این کسانی که تصمیم‌های کلان را برای کشور می‌گیرند، باید همواره در نظر داشته باشند؛ هر چیزی که شائبه ضدیت با اسلام یا بیگانگی از اسلام، ضدیت با انقلاب یا بیگانگی از انقلاب، ضدیت با ریشه‌ی تاریخی ملت ایران یا بیگانگی از آن، یا هر چیزی از این قبیل [داشته] باشد، جزو منافع ملی نیست و مورد تصمیم نمی‌تواند قرار بگیرد.

پی‌نوشت

۱. از فرمایشات آیت الله العظمی خامنه‌ای، ۲۳ خرداد ۱۳۹۶.



از وابستگی تا استقلال

ج. سنابرق

۴۲



آنان که «عرض» می‌فروشند تا «ارز» به دست آورند، از «ارزش‌ها» بیگانه‌اند.

آنان که به «آبرو» چوب حراج می‌زنند، تا بازار مصرف و در آمد رونق بگیرد، آب رفته را نمی‌توانند به جوی باز گردانند.

سخن از «اقتصاد مقاومتی» و «مقاومت اقتصادی» است که جلوی اقتصاد لیبرالیستی و وادادگی اقتصاد را می‌گیرد و ارمغانش، استقلال است.

استقلال، سخت است؛ اما سربلندی می‌آورد.

وابستگی آسان است؛ اما شرمنده می‌سازد.

آن، سربالایی است و حظ «صعود» می‌طلبد.

این، سراشیبی است و «سقوط» در پی دارد.

وابستگی، تیغ انسان را در مقابل حریف، کند می‌کند؛

اما استقلال، زبان را صریح، سر را بلند و کمر را راست

می‌سازد.

وابستگی، آدمی را برده و جامعه را اسیر می‌کند؛

ولی استقلال، آزادی و آزادگی را به ارمغان می‌آورد.

ملت وابسته و نظام وابسته، ناچار مطیع خواسته‌ها و

فرمان‌های بیگانه می‌شود؛ اما ملت آزاد و مستقل، در پی

منافع خویش است؛ نه مطامع بیگانه؛ مجری تصمیمات

خویش است؛ نه دستورهای اجانب؛ تکیه‌اش به توان

واراده خویش است؛ نه وعده‌ها و سراب‌های خیالی دشمن.

جامعه وابسته، فقیری است که روی گنج، گرسنه می‌خوابد؛ اما جامعه مستقل، روی گنج عزت و سربلندی می‌خوابد و آقای خودش است.

آن، بی طناب و زنجیر، در پی می‌آید.
این، طناب‌ها و زنجیرها را می‌گسلد.
آن، به ظاهر شیک و مجلل است و از درون، پوک.
این، با ظاهری بی جلوه، باطنی مستحکم، اصیل و غنی دارد.

آن، گردوی پوک و بی مغز است.
این، مغز بادام و گردوست.
فراوانی کالا در سایه واردات و وابستگی، مایه مباهات نیست؛ اما کمبود کالا و امکانات، با حفظ عزت و استقلال، افتخار در پی دارد.

واردات بی رویه و فراوان، گرچه بعضی مردم را به راحتی و رفاه می‌رساند، اما کشور را وابسته و اقتصاد ملی را فلج می‌سازد و این، هیچ مایه افتخار نیست.
کیست که از فراوانی کالا و فراوانی اجناس مصرفی و کاهش کمبودها بدش بیاید؛ ولی به چه قیمتی و با از دست دادن چه چیزی؟ معادله پیچیده‌ای نیست.

ممکن است دهان معترضات و راحت طلبان و آماده خواهان و مشتریان اجناس خارجی را با گشودن مرزها و بندرها و اسکله‌ها، برای ورود قاچاق، بست؛ اما زبان نقد



آیندگان آگاه و ریز بین را خواهد گشود.
قانون‌مند کردن قاچاق، نوعی بی قانونی است.
مشروعیت بخشیدن به بیکاری و رکود داخلی، نا
مشروع است.

رونق بخشیدن به کمپانی‌ها و تولید کنندگان خارجی
به قیمت بی‌کار ساختن و به تعطیلی کشاندن کارخانه‌ها
و تولید کنندگان داخلی، خوش‌رقصی برای اجانب است؛
نه خدمت به خودی.

اینها مسائل بغرنجی نیست و درک آن، خیلی هم روشن
و آسان است؛ ولی گاهی پای «منافع بعضی‌ها» در میان
است و در نتیجه در روز روشن، آفتاب را انکار می‌کنند و یا
شب تاریک را روز روشن وانمود می‌سازند و گنجشک را
رنگ کرده، به جای بلبل و قناری می‌فروشند.

فاصله شعارها و واقعیت‌ها گاهی خیلی زیاد است.
تضاد حرف‌ها و ادعاها را با وضعیت کف زمین و زندگی،
چگونه می‌توان توجیه کرد؟

خلاصه، از وابستگی تا استقلال، دو گام مهم باید
برداشت: اقتصاد مقاومتی، در سایه «تولید» و «اشتغال»؛
البته در سطح عینیت جامعه؛ س نه در مصاحبه‌ها و
گزارش‌های ادواری و انعکاس در رسانه‌ها و مطبوعات!
کجاست همت و اراده؟
کجاست صداقت و عزم؟



دولت باقی

جهان بر آب نهاده است و زندگی بر باد
غلام همت آنم که دل بر آن ننهاد

جهان نماند و خرم روان آدمی‌ای
که باز ماند از او در جهان به نیکی یاد



سرای دولت باقی، نعیم آخرت است
زمین سخت نگه کن، چو می نهی بنیاد

کدام عیش در این بوستان که باد اجل
همی بر آورد از بیخ، قامت شمشاد

گرت زدست بر آید، چو نخل باش کریم
ورت زدست نیاید، چو سرو باش آزاد

همین نصیحت من پیش گیر و نیکی کن
که دانه از پس مرگم کنی به نیکی یاد

نداشت چشم بصیرت که گرد کرد و نخورد
ببرد گوی سعادت که صرف کرد و بداد

○ سعدی



معمار انقلاب، معیار انقلاب

سید مجید حسن زاده





حفظ و استمرار یک نظام حکومتی، از ایجاد آن بسی دشوارتر و حساس‌تر است. در اغلب نظام‌های حکومتی، هر چه از مبدا آن زمان بیشتری گذشته، به همان نسبت، ارزش‌های اصیل آن کم رنگ یا دگرگون می‌شوند؛ به گونه‌ای که در دوره معاصر برخی نظام‌ها و انقلاب‌ها، مانند انقلاب مصر و الجزایر، پس از گذشت زمانی نه چندان طولانی، به همان نظام‌های استبدادی و استعماری گذشته تبدیل شدند. فرو نشستن شور و هیجان انقلابی و روی آوردن مسئولان نظام انقلابی به رفاه طلبی، زندگی اشرافی و جمع آوری مال و ثروت، متأثر شدن از تبلیغات بیگانگان و مخالفان نهضت‌های عدالت خواهی در جهت بی‌فایده جلوه دادن مقاومت و پایداری در برابر استعمار و استثمار و الگو قرار دادن اندک

کشورهای پیشرفته تحت سلطه مانند کره جنوبی و ژاپن، از عوامل استحاله نظام‌های انقلابی در دوران معاصر به شمار می‌روند.

اکنون به برخی معیارهای معمار انقلاب در جهت حفظ و حراست از انقلاب و نظام اسلامی اشاره می‌کنیم؛ دیدگاه‌هایی که آن رهبر کبیر در وصیت نامه خویش، نه تنها برای نسل‌های کنونی، بلکه برای نسل‌های آینده به یادگار گذاشته است:

● جدایی دین از سیاست

امام خمینی درباره نا امید کردن مسلمانان — به ویژه ملت مسلمان ایران از اسلام و ارزش‌های اسلامی و القای جدایی دین از سیاست می‌نویسد: «از توطئه‌های مهمی که در قرن اخیر، خصوصاً در دهه‌های معاصر و به ویژه پس از پیروزی انقلاب آشکارا به چشم می‌خورد، تبلیغات دامن‌دار با ابعاد مختلف، برای مایوس نمودن ملت‌ها و خصوصاً ملت فداکار ایران از اسلام است. گاهی ناشیانه و با صراحت به این که احکام اسلام که هزار چهارصد سال قبل وضع شده است، نمی‌تواند در عصر حاضر، کشورها را اداره کند یا آن که اسلام، یک دین ارتجاعی است و با هر نوآوری و مظاهر تمدن، مخالف است و در عصر حاضر نمی‌شود کشورها از تمدن جهانی و مظاهر آن کناره بگیرند و امثال این تبلیغات ابلهانه و گاهی موزیانه و شیطنت آمیز، به گونه‌ای طرفداری از قداست اسلام که اسلام و دیگر ادیان الهی سر و کار دارند با معنویات و تهذیب نفوس و تحذیر از مقامات دنیایی و دعوت به ترک دنیا و اشتغال به عبادات و اذکار و ادعیه که انسان را به خدای تعالی نزدیک و از دنیا دور می‌کند و حکومت و سیاست و سر رشته داری، بر خلاف آن مقصد و مقصود بزرگ و معنوی است. مع الاسف، تبلیغ به وجه دوم در بعضی از روحانیان و متدنیان بی‌خبر از اسلام، تأثیر گذاشته که حتی دخالت

در حکومت و سیاست را به مثابه یک گناه وسق می‌دانند و شاید بعضی بدانند و این، فاجعهٔ بزرگی است که اسلام، مبتلای به آن بود. گروه اوّل که باید گفت از حکومت و قانون و سیاست، یا اطلاع ندارند یا غرض مندانه خود را به بی‌اطلاعی می‌زنند؛ زیرا اجرای قوانین بر معیار قسط و عدل و جلوگیری از ستم‌گران و حکومت جائرانه و بسط عدالت فردی و اجتماعی و منع از فساد و فحشا و انواع کجروی‌ها و آزادی بر معیار عقل و عدل و استقلال و خود کفایی و جلوگیری استعمال و استثمار و حدود و قصاص و تعزیرات بر میزان عدل، برای جلوگیری از استعمار... چیزهایی نیست که با مرور زمان در طول تاریخ بشر و زندگی اجتماعی، کهنه شود. این دعوی به مسابه آن است که گفته شود قواعد عقلی و ریاضی در قرن حاضر باید عوض شود و به جای آن، قواعد دیگر نشانده شود.^۱

● ناکارآمدی نظام اسلامی

امام در بخش دیگری از وصیت نامهٔ خویش در باره القائنات بیگانگان در بارهٔ ناکارآمدی نظام اسلامی می‌نویسد: «و از همین قماش توطئه‌ها و شاید مودیانه‌تر، شایعه‌های وسیع در سطح کشور و در شهرستان‌ها، بیشتر بر این که جمهوری اسلامی هم کاری برای مردم انجام نداد؛ بیچاره مردم با آن شوق و شغف، فداکاری کردند که از رژیم ظالمانهٔ طاغوتی رهایی یابند؛ گرفتار یک رژیم بدتر شدند... اساس مسئله آن است که بسیاری از آنان که این مسائل را می‌شنوند و باور می‌کنند، اطلاع از وضع دنیا و انقلاب‌های جهان و حوادث بعد از انقلاب و گرفتارهای عظیم اجتناب ناپذیر آن ندارند؛ چنان چه اطلاع صحیح از تحولاتی که همه به سود اسلام است، ندارند و چشم بسته و بی‌خبر، امثال این مطالب را شنیده و خود نیز با غفلت یا عمد، به آنان پیوسته‌اند.^۲

● غرب گرایی

امام خمینی دربارهٔ گرایش به غرب و تفکر غربی در وابستگی کشور می‌نویسد: «از جمله نقشه‌ها که مع الاسف تأثیر بزرگی در کشورها و کشور عزیزمان گذاشته و آثار آن باز تا حد زیادی به جا مانده، بیگانه نمودن کشورهای استعمار زده از خویش و غرب زده و شرق زده نمودن آنان است؛ به طوری که خود را و فرهنگ و قدرت خود را به هیچ گرفتند و غرب و شرق دو قطب قدرتمند را نژاد برتر و فرهنگ آنان را والاتر و آن دو قدرت را قبله



گاه عالم دانستند... آداب و رسوم خودی، کهنه پرستی و عقب افتادگی است... رفتن به انگلستان و فرانسه و آمریکا و مسکو، افتخاری پر ارزش و رفتن به حج و سایر اماکن متبرکه، کهنه پرستی و عقب ماندگی است؛ بی اعتنایی به آن چه مربوط به مذهب و معنویات است، از نشانه‌های روشنفکری و تمدن و در مقابل، تعهد به این امور، نشانهٔ عقب ماندگی و کهنه پرستی است».^۳

● آزادی

امام در بارهٔ آزادی و انحراف مطبوعات و رسانه‌ها که موجب انحراف جوانان می‌شود، می‌نویسد: اکنون وصیت من به مجلس شورای اسلامی در حال و آینده و رئیس جمهوری و روسای جمهور بعد و به شورای نگهبان و شورای قضایی و دولت در هر زمان، آن است که نگذارند این دستگاه‌های خبری و مطبوعات و مجله‌ها از اسلام و مصالح کشور، منحرف شوند و باید همه بدانیم که آزادی به شکل غربی آن که موجب تباهی جوانان و دختران و پسران می‌شود، از نظر اسلام و عقل، محکوم است و تبلیغات و مقالات و سخنرانی‌ها و کتب و مجلات برخلاف اسلام و عفت عمومی و مصالح کشور، حرام است و بر همهٔ ما و همهٔ مسلمانان، جلوگیری از آنها واجب است و از آزادی‌های مخرب، باید جلوگیری شود و از آن چه در نظر شرع، حرام و آن چه برخلاف مسیر ملت و کشور اسلامی و مخالف با حیثیت جمهوری اسلامی است، به طور قاطع اگر جلوگیری نشود، همه مسئول می‌باشند».^۴

پی‌نوشت

۱. امام خمینی، صحیفه نور، انتشارات سروش، ج ۲۱، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۱۷۷.
۲. همان، ص ۱۷۹.
۳. همان، ص ۱۸۳-۱۸۴.
۴. همان، ص ۱۹۵.

خدا هست؛ اگر فلان رئیس نباشد

حسن ملکشاهی

۵۴

هنوز انقلاب دست و پای خود را جمع نکرده بود و مفهوم امنیت برای نیروهای انقلاب معنا نشده بود که گلوله‌ها از لوله تفنگ گروهک فرقان، خزانی به پا کرد که اشک از دیدگان امام و مردم جاری ساخت؛ اما نه مغز هدف گرفته شهید مطهری موجب خلاء تئوریک نظام شد و نه فرق شکافته شهید مفتح، شکافی در پیوند حوزه و دانشگاه ایجاد کرد و نه ترور سر لشگر قرنی ترس در دل نیروهای مسلح کاشت و نه شهادت مظلومانه حاج مهدی عراقی و فرزندش همیت‌ها و بازار را به عقب نشینی از دفاع از امام و انقلاب وا داشت.

مکر یاران فرقانی گودرزی هنوز تمام نشده بود که میلشاهای سازمان مجاهدین با نظریه مسعود رجوی که باید «شاه مهرهای» نظام را زد، از راه رسید. در ششم تیر ماه ۱۳۶۰ ش. انفجار مهیب مسجد ابوذر، آیت الله خامنه‌ای را روانه بیمارستان کرد و یک روز بعد، فاجعه انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری، آیت الله بهشتی و ۷۲ تن از مدیران ارشد نظام را به دیدار شهدای کربلا رساند. یک روز بعد، محمد کچوئی، رئیس زندان اوین که خود سال‌ها شکنجه زندان‌های شاه را تحمل کرده بود، به قافله‌ی شهدا پیوست و در ۱۵ تیر ماه، علی انصاری استاندار انقلابی گیلان که دفاع از پایان نامه دکترای خود را برای دفاع از انقلاب رها کرده بود، و شجاعانه در مقابل نفاق سینه پر کرده بود شهید شد.

نهم مرداد حجت الاسلام کامیاب، نماینده مردم مشهد و ۱۴ مرداد دکتر حسن آیت مدافع سر سخت اصل ولایت فقیه در مجلس خبرگان قانون اساسی، در خون خود غلطیدند و ۲۶ مرداد ملا صالح خسروی، روحانی انقلابی اهل سنت، به جمع یاران شهید امام پیوست هشت شهریور نوبت به انفجار دفتر نخست وزیری و شهادت رجایی و باهنر رسید و ۱۴ شهریور بمبی در دفتر دادستانی کل، آیت الله قدوسی این عالم وارسته را

به دیدار فرزند شهیدش در حماسه هویزه رساند و بیست
شهریور محاسن آیت الله سید اسدالله مدنی در سن ۸۶
سالگی در محراب عبادت، چون جدش امیرالمومنین علیه
السلام توسط کسانی به خون خضاب شد که امام این
ملجم نامرد را از آنها مردتر خوانده بود.

کشتی انقلاب بر موج خون پاک‌ترین مدیران، همزمان
با ریخته شدن خون جوانان این سرزمین در جبهه‌های
جنگ، در تابستانی گرم و گر گرفته چنان به پیش رفت
که زبده‌ترین تحلیل‌گران و کارشناسان سیاسی دنیا
نیز باور نمی‌کردند که نظام اسلامی با چنین وضعیتی
تابستان سال ۱۳۶۱ را به چشم خود ببیند. شهادت رئیس
جمهور، نخست‌وزیر، رئیس قوه قضائیه، دادستان کل
کشور و ده‌ها وزیر و وکیل به گونه‌ای که برای رسمیت
بخشیدن به قوه مقننه برخی نمایندگان مجلس را با
تخت‌خواب و ویلچر به صحن مجلس می‌آوردند، —دست



قدرتمند خدا را در پایانی و مانایی نظام مقدس جمهوری اسلامی به ظهور رساند و ثابت کرد که اگر مومنان و مدیران برای نصرت خدا به میدان بیایند، خدا هم نصرت خود را در دفاع از اسلام و انقلاب، در هر شرایطی، تضمین خواهد کرد این جمله امام در ۲۷ مرداد ۱۳۶۰ و در فصل ورق خوردن خونین ترین صحنه تاریخ یک انقلاب در تاریخ سیاسی دنیا، راز ماندگاری انقلاب تا به امروز آشکار ساخته است

اسلام، یک مرتبه‌ای است؛ یک اساسی است و خدا «همیشه هست و اسلام همیشه، خداوند حفظ می‌کند این «اسلام را؛ ولو من نباشم؛ تو نباشی؛ فلان رئیس نباشد



بریده ها

- خانه آخرت .
- کاخ‌های قیصری .
- بندگی زر .
- خانه اشرافی .
- ارزش مقام .
- بیداری و سحر خیزی .

۵۸

□ خانه آخرت

یکی از پادشاهان بنی اسرائیل خانه‌ای وسیع و زیبا ساخت و دستور داد که مردم از آن دیدن کنند و هر کس عیبی در آن می‌بیند، بیان کند. مردم از آن خانه دیدن کردند و عیبی در آن مشاهده نکردند.

سرانجام، زاهدی از آن خانه دیدن کرد و به پادشاه گفت: ای پادشاه!

این خانه دو عیب دارد؛ یکی این که ویران می‌شود و دیگر این که صاحبش می‌میرد. پادشاه گفت: مگر خانه‌ای هست که این دو عیب را نداشته باشد؟ زاهد گفت: آری، خانه آخرت.^۱



■ کاخ‌هاک قیصری

یحیی بن معاذ به یکی از صاحب منصبان عصر
خویش می‌گفت: ای عالمان! خانه‌های شما خسروی،
مرکب‌های تان قارونی، ظرف‌های تان فرعونی،
خوهای تان نمرودی و سفره‌های تان جاهلی است؛ پس
راه و روش محمدی صلی الله علیه و آله چه شد؟^۲





■ بندگی زر

خلیفهٔ سوم، غلامی را با کسیه‌ای زر، نزد ابوذر فرستاد و به او گفت: اگر ابوذر این هدیه را از تو بپذیرد، تو آزادی. غلام کیسهٔ زر را نزد ابوذر برد. ابوذر نپذیرفت. غلام اصرار کرد و گفت: بپذیر که آزادی من در آن است! ابوذر گفت: بندگی من نیز در پذیرش آن است!^۳

۶۱

■ خانه اشرافی

یکی از کارگزاران بصره خانه‌ای ساخت و در کنار آن، خانهٔ پیر زنی بود که بیست دینار ارزش داشت. او برای آن که خانه‌اش را مربع سازد، به پیرزن گفت: خانه‌ات را به دویست دینار می‌خرم. پیرزن از فروش خانه خود داری کرد. برخی اطرافیان او برای آن که خانه را از چنگ پیرزن در آورند، به یک قاضی متوسل شدند و همراه او نزد پیرزن رفتند و گفتند: چون خانهٔ بیست دیناری را به دویست دینار نفروختی، قاضی حکم به سفاهت (بی‌خردی) تو می‌کند. پیرزن گفت: چرا قاضی حکم به سفاهت خریدار نمی‌کند که خانهٔ بیست دیناری را به دویست دینار می‌خرد؟^۴

■ ارزش مقام

اسکندر یکی از کارگزارانش را از مقامش عزل کرد و به منصبی پست گماشت. روزی آن مرد نزد اسکندر آمد. اسکندر از او پرسد: منصب و کار جدید خویش را چگونه می‌بینی؟ او گفت مرد به مقام و منصب، بزرگ نمی‌شود؛ بلکه مقام و منصب با مرد، ارزش و اعتبار می‌یابد.

بایدت منصب بلند بکوش
تا به فضل و هنر کنی پیوند
نه به منصب بود بلندی مرد
بلکه منصب بود به مرد بلند^۵





▣ بیداری و سحر خیزی

روزی خواجه‌ای در میان گروهی از عوام، در فواید سحر خیزی سخن می‌داند و می‌گفت: ای مردم! مانند من که همواره صبح زود از خواب بر می‌خیزم، عمل کنید که فواید بسیاری دارد. بهلول که در آن جمع بود، گفت: ای خواجه سرا! تو از خواب بر نمی‌خیزی؛ تو از رختخواب بر می‌خیزی و میان این دو، تفاوت از زمین تا آسمان است.^۶

پی‌نوشت

۱. شیخ بهایی، کشکول، ترجمه عزیز الله کاسب، انتشارات گلی، ۱۳۷۶، ص ۱۹۶.
۲. همان، ص ۶۹.
۳. همان، ص ۱۷۸.
۴. همان، ص ۲۴۰.
۵. عبدالرحمن جامی، بهارستان، کتابخانه مرکزی، ۱۳۴۸، ص ۲۳ (با تصرف و تلخیص)
۶. عبید زاکانی، رساله دلگشاس.

دکتر بازی

دکتر اسمائیل امینی

خاک ایران یک سر از دکتر پراست
هر که دکتر نیست، نانش آجر است
ملک ایران، سرزمین دکتران
این قدر دکتر نباشد در جهان
شهر دکتر، کوچه دکتر، باغ دک
کبک دکتر، فنج دکتر، زاغ دک
عابران هر خیابان دکترند
دانه‌های برف و باران دکترند
هم وزیران هم مدیران دکترند
بیشتر از نصف ایران دکترند
هر که پستی دارد این جا، دکتر است
دیپلم ردی است، اما دکتر است
هر که شد محبوب از ما بهتران
هر که شد منصوب بالا، دکتر است
هر که رد شد از در دانشکده
یا گرفته دکتری یا دکتر است
شعر تو مدیون دکترها بود
تو ندانستی که نیما دکتر است؟
شاعر تیتراژها مان دکتر است
مجری اخبار سیما، دکتر است
در جهانی که پر است از نابغه
دکتری چندان ندارد سابقه

بی سبب افسرده‌ای غم می‌خوری
سرزمین ماست مهد دکتري
خطمان وقتی شبیه میخ بود
ای بسا دکتري در آن تاریخ بود
این همه آدم که در عالم نبود
آدمی کم بود و دکتري کم نبود
من نگوییم شاعران فرموده‌اند
رخش و رستم هر دو دکتري بوده‌اند
گرچه باشد قصه‌ها پشت سرش
دکتري دارند ملا و خرش
شاعران از رودکی تا عنصری
بی‌گمان دارند هریک دکتري
شعله‌های عشق چون گر می‌گرفت
آتشی در خیل دکتري می‌گرفت
عشق با دکتري نظامی قصه گو
عشق با دکتري سنایی راز جو
عارف شوریده دکتري مولوی
نام پایان نامه او مثنوی
حافظ و سعدی و خواجه دکتري
سر و قدان لب جو دکتري
وحشی و اهلی و صائب دکتري
تاجر و دهقان و کاسب دکتري
بحث‌های جعل مدرک نان بری است
بهترین سرگرمی ما دکتري است
عده‌ای مشغول دکتري سازی‌اند
عده‌ای سرگرم دکتري بازی‌اند^۱

حفاظت از مدیران

عبدالرحیم ابادری

۶۶

از آغاز تشکیل نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، مدیران و مسئولان همواره در میان مردم و در کنار آنان حضوری بی تکلف داشتند و هیچ‌گونه پرده و دیواری میان مردم و مدیران مشاهده نمی‌شد و ارتباط و انتقال اطلاعات و مشکلات از سوی مردم به مسئولان، با سهولت انجام می‌گرفت.

رهبر کبیر انقلاب که در راس مدیران و مسئولان قرار داشت، بدون هیچ‌گونه محافظتی هر روز در چند نوبت صبح، عصر و شب با اقشار مردم دیدار عمومی و خصوصی داشت و مردم، علما و روحانیون با گرایش‌های گوناگون خیلی صریح و جدی، مطالب خود را با وی مطرح می‌کردند و در ایامی که در قم حضور داشت، در رفت و آمد بین مدرسه فیضه و محل اقامت از تا کسی استفاده می‌کردن و تنها راننده و شیخ حسن صانعی وی را همراهی می‌کردند.

سایر مسئولان و مدیران نیز همین و وضعیت را داشتند. اعضای هیئت دولت، قوه قضاییه و نمایندگان مجلس نیز در نهایت سادگی و اغلب با اتوبوس، مینی بوس، و وسایل نقلیه به محل کارشان می‌رفتند و هیچ محافظتی نداشتند.

این موضوع اگر چه از نقاط قوت و از مختصات نظام اسلامی بود، اما خیلی زود مورد سوء استفاده دشمنان انقلاب واقع شد و ایادی بیگانگان و گروه‌های انحرافی،

مانند منافقین و فرقان، دست به کار شدند و در مدت کوتاهی به وسیله ترور و انفجار بمب، شخصیت‌های برجسته انقلاب اسلامی را از امت گرفتند. در یازدهم اردیبهشت ۱۳۵۸، آیت الله مطهری، بیست و هفتم آذر همان سال، آیت الله مفتاح را به شهادت رساندند. و در چهارم خرداد همان سال و ششم تیر ۱۳۶۰ آیت الله هاشمی و آیت الله خامنه‌ای را ترور کردند؛ ولی آنها جان





سالم به در بردند. و فردای آن روز، یعنی در هفتم تیر سال ۱۳۶۰ در ساختمان مرکزی حزب جمهوری اسلامی طی انفجاری آیت الله بهشتی و ۷۲ تن از یارانش را که از مدیران فعال کشور بودند، به شهادت رسیدند. و در هشتم شهریور همین سال، با انفجار دفتر نخست وزیری، محمد علی رجایی و حجت الاسلام دکتر باهنر که رئیس جمهور و نخست وزیر بودند، به شهادت رسیدند. همچنین شهادت آیت الله قدوسی نیز در ۱۴ شهریور ۱۳۶۰ با انفجار دفتر وی به وقوع پیوست. پس از آن، منافقین و گروه فرقان به سراغ ائمه جمعه مراکز استان‌ها رفتند و چند تن از آنان را به شهادت رساندند و ضربه کاری به ساختار مدیریتی کشور وارد کردند و زبان و تمسخر دشمنان اسلام و انقلاب را بر ضد مردم ایران گشودند؛ به طوری که انور سادات، رئیس جمهور معدوم مصر طی اظهاراتی به کنایه و تحقیر گفته بود: این چه نوع حکومتی است که وقتی رئیس جمهور و نخست وزیرش انتخاب می‌شوند، فردا با یک نارنجک دستی به هوا می‌روند؛ البته در کنار مدیران و مسئولان، منافقان در این مقطع تاریخی هزاران نفر از مردم طرفدار و حامی انقلاب و نظام را نیز در کوچه، خیابان، منزل و محل کار

به شهادت رساندند.

پس از این حوادث، امام خمینی از فرماندهان سپاه و مسئولین اجرایی و قضایی خواست که در حفاظت از عموم مردم، مدیران و مسئولان، چاره‌اندیشی کنند که در پی آن، معاونت حفاظت سپاه جهت حفظ و حراست از مسئولان تشکیل شد و در باره تأمین امنیت عمومی مردم نیز اقدامات اساسی دیگری انجام گرفت. همان طوری که ملاحظه شد، امام، مدیران و مسئولان ارشد نظام اسلامی هرگز راضی به این به اصطلاح دیوار کشی نبودند و این پدیده به آنها تحمیل شد. در عین حال، اغلب مدیران تلاش می‌کردند تا آن حالت مردمی خود را حفظ کنند و حراست و حفاظت و داشتن محافظ شخصی مانع ارتباط آنان را مردم نشود. از سوی دیگر، تشکیل معاونت سپاه، یک اقدام حکیمانه و مقتدرانه بود که در آن مصطلح تاریخی، مانع از ترور و از بین رفتن شخصیت‌های تأثیر گذار نظام اسلامی شد.

این اقدام ضروری در دهه شصت و اوائل دهه هفتاد انجام گرفت که سازمان منافقین با نظام اسلامی اعلان جنگ کرده و ترورهای گروه فرقان به اوج رسیده و سبب ناامنی در سطح کشور شده بود؛ اما اکنون که در سایه قدرت امنیتی و اطلاعاتی نظام، موضوع ترورها منتفی شده است، چرا همچنان حفاظت و حراست از شخصیت‌ها ادامه دارد؟

با توجه به این که در مورد شخصیت‌های درجه ۲، ۳ و ۴ نیازی به حفاظت نمی‌باشد، آیا بهتر نیست در این مورد تجدید نظر بشود و از هزینه‌های اضافی جلوگیری شود؟ به نظر می‌رسد هم اکنون به غیر از حفاظت از مقامات ویژه و درجه یک، مانند رهبری و رؤسای قوای سه گانه، دیگر نیازی به حفاظت آن‌چنانی نیست؛ زیرا این کار مخصوص دهه شصت بود که در مقابل پدیده ترور شکل گرفته بود و اکنون در اذهان مردم بیشتر یک اقدام تشریفاتی و تضییعی جلوه می‌کند که سبب جدایی مدیران و مسئولان از مردم شده است.

خطر تغییر رفتار مدیران

محمد باقر پورامینی

تاریخ، حکایت غمبار لغزش انسان‌های صالح بسیاری را دارد که از قلّه عزت به قعر ذلّت سقوط کردند. خطر سقوط، تا پایان عمر هر انسان مومنی محتمل است و کسی نمی‌تواند ادعا کند که تا آخر حیات خود، قادر به حفظ خویش است؛ زیرا چنین تضمینی را از هیچ کس دریافت نکرده است.

داستان عبرت آموز بلعم باعورا، نمونه‌ای از لغزش انسان‌های راست کیش است. و نام او در دفتر ریزش جنبش‌های حیات بشری، خودنمایی می‌کند. او در عصر حضرت موسی علیه السلام زندگی می‌کرد و از دانشمندان و نخبگان مشهور بنی اسرائیل به شمار می‌آمد. موقعیت ممتاز او سبب می‌شد که گاهی موسی نبی علیه السلام از وجود او به عنوان یک نیروی موثر در تبلیغ دین استفاده می‌کرد. کار بلعم در این راه آن قدر بالا گرفت که دعایش در پیشگاه خدا به اجابت می‌رسید؛ ولی بر اثر تمایل به فرعون و وعد و وعیدهای او، از راه حق منحرف شد و همه مقامات خود را از دست داد؛ تا آن‌جا که در صف مخالفان حضرت موسی علیه السلام قرار گرفت؛ درس آموز بودن حکایت این ریزش را قرآن این‌گونه وصف می‌کند: «حکایت کسی را که آیه‌های خویش به او تعلیم دادیم و از آن بدر شد و شیطان به دنبال او افتاد و از گمراهان شد، برای آنها بخوان. اگر



می‌خواستیم وی را به وسیله آن آیه‌ها بلندش می‌کردیم؛ ولی به زمین گرایید (پستی طلبید و به دنیا میل کرد) و هوس خویش را پیروی کرد، حکایت وی، حکایت سگ است که اگر بر او هجوم بری، پارس می‌کند و اگر او را واگذاری، پارس می‌کند. این حکایت قومی است که آیه‌های ما را تکذیب کرده‌اند پس این خبر را بخوان؛ شاید آنها اندیشه کنند».



خطر لغزش، همواره در کمین مدیران حکومت دینی است و دنیاپرستی، فریب‌اترین دامی است که پای آنان را سست می‌کند و آنان را به تغییر رفتار، سوق می‌دهد؛ سرنوشت شومی که زندگی‌شان را به تباهی می‌کشاند.



هشدار رهبر فرزانه انقلاب در این زمینه تامل برانگیز است: «دوران لغزشِ خواصِ طرفدارِ حق، حدوداً هفت، هشت سال پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله شروع شد. به مسئله خلافت، اصلاً کار ندارم. مسئله خلافت، جدا از جریان بسیار خطرناکی است که می‌خواهم به آن بپردازم. قضایا، کمتر از یک دهه پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله شروع شد. ابتدا سابقه‌داران اسلام - اعم از صحابه و یاران و کسانی که در جنگ‌های زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله شرکت کرده بودند - از امتیازات برخوردار شدند که بهره‌مندی مالی بیشتر از بیت‌المال، یکی از آن امتیازات بود. چنین عنوان شده بود که تساوی آنها با سایرین، درست نیست و نمی‌توان آنها را با دیگران یکسان دانست! این، خشتِ اوّل بود. حرکت‌های منجر به انحراف، این‌گونه از نقطه کمی آغاز می‌شود و سپس هر قدمی، قدم بعدی را سرعت بیشتری می‌بخشد. انحرافات، از همین نقطه شروع شد؛ تا به اواسط دوران عثمان رسید. در دوران خلیفه سوم، وضعیت به‌گونه‌ای شد که برجستگان صحابه

پیغمبر صلی الله علیه و آله، جزو بزرگ‌ترین سرمایه‌داران
زمان خود محسوب می‌شدند! توجّه می‌کنید! یعنی همین
صحابهٔ عالی‌مقام که اسم‌هایشان معروف است - طلحه،
زبیر، سعد بن ابی وقاص و غیره - این بزرگان که هر کدام
یک کتاب قطور سابقهٔ افتخارات در بدر و حنین و احد
داشتند، در ردیف اول سرمایه‌داران اسلام قرار گرفتند.
یکی از آنها، وقتی مُرد و طلاهای مانده از او را خواستند
بین ورثه تقسیم کنند، ابتدا به صورت شمش درآوردند و
سپس با تبر، بنای شکست و خرد کردن آنها را گذاشتند؛
مثل هیزم که با تبر به قطعات کوچک تقسیم کنند!»!

نه هر که چهره برافروخت، دلبری داند
نه هر که آینه سازد، سکندری داند
نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست
کلاه داری و آیین سروری داند
غلام همت آن رند عافیت سوزم
که در گدا صفتی، کیمیاگری داند
هزار نکته باریک‌تر زمو این جاست
نه هر که سر بتراشد، قلندری داند

نصیحت به امام



جمعی از کودکان، اهل یکی از روستاهای نیشابور، نامه‌ای به امام امت (ره) نوشتند که در فرازهایی از آن آمده است: «... ما می‌خواستیم همان طور که در کتاب تعلیمات دینی و اخلاق کلاس پنجم بود، نامه‌ای به شما بنویسیم و مانند امام محمد تقی علیه السلام که فرماندار سیستان را نصیحت کرده بود، شما را نصیحت کنیم؛ اما متوجه شدیم که این کار، اشتباه بزرگی است و گناه دارد؛ چون شما خود شخصیتی بزرگ و با تقوا و پرهیزکارید و در برابر قدرت‌های شرق و غرب، ایستادگی نموده‌اید...». امام در بخشی از پاسخ خود به آن کودکان نوشت: «فرزندان عزیزم! چه خوب بود که نصیحتی را که در نظر داشتید، می‌نوشتید. ما همه محتاج به نصیحت هستیم و نصیحت شما عزیزان، بی‌غرضانه و از روی صفای قلب شماست...»^۱.

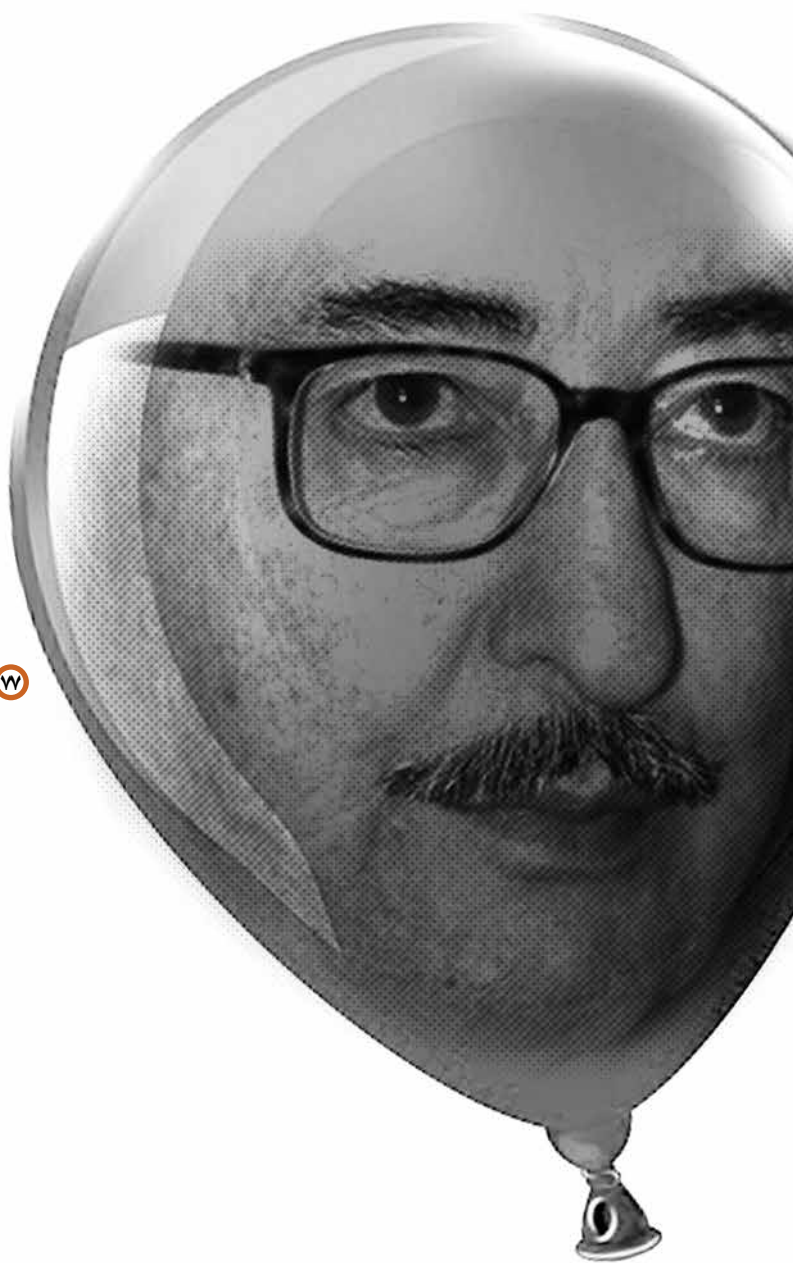
مدیری که غرور او را شکست

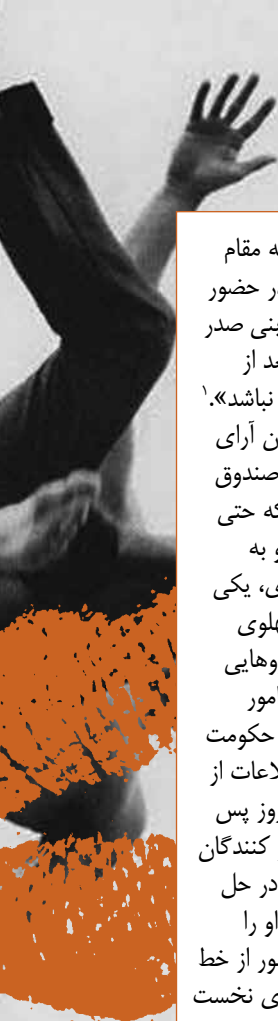
حسن ابراهیم زاده

۷۶

ساعت ۸:۳۰ دقیقه روز ششم مرداد ماه ۱۳۶۰ بوئینگ ۷۰۷ نظامی با خلبانی سرهنگ معزی که قبلا شاه را از ایران خارج کرده بود، از فرودگاه تهران به مقصد پاریس از زمین برخاست. مسافر این هواپیما، کسی نبود جز ابوالحسن بنی‌صدر در لباس و آرایش زنانه که در کنار او مسعود رجوی نشسته بود.

آن‌چه که بنی‌صدر را سوار بر این هواپیما کرد و از امام و مردم جدا و او را به دامان گرگ‌های خارج نشین افکند، چیزی نبود جز خصلت غرور، روحیه اشرافی‌گری، دل‌باختگی به غرب و همشینی با فتنه‌گران زمان خود. امام خمینی که در نامه ۱/۶ خود به آقای منتظری به صراحت اعلام کرد که به بنی‌صدر رای نداده است، به لحاظ شناخت و بصیرت الهی نقطه ضعف‌های این رئیس‌جمهور را پدرا نه و دلسوزانه به او تذکر داد در مراسم «من یک کلمه به آقای بنی‌صدر تذکر می‌دهم که آن یک کلمه، تذکر برای همه است؛ حب الدنیا راس کل خطئیه؛ هر مقامی که برای بشر حاصل می‌شود، چه مقام‌های معنوی و چه مقام‌های مادی، روزی گرفته خواهد شد و آن روز هم نا معلوم است. توجه داشته باشند همه کسانی که برای بشر خدمت می‌کنند، کسانی





که دارای مقامی هستند، دارای پستی هستند که مقام آنها را مغرور نکند. مقام، رفتنی است و انسان در حضور خدای تبارک و تعالی، ماندنی است. من از آقای بنی صدر می‌خواهم که ما بین قبل از ریاست جمهور و بعد از ریاست جمهور، در اخلاق و روحی شان تفاوتی نباشد.^۱ بنی صدر به خاطر همان خصلت غرور و دیدن آرای ۱۱ میلیونی خود از مجموع ۱۴ میلیون رای به صندوق ریخته شده، چنان در غرور و نخوت فرو رفت که حتی خود را در جایگاه رهبری و در عرض امام دید و به لحاظ روحیه اشراقی‌گری، درست پس از پیروزی، یکی از ساختمان‌های بزرگ ساخته شده در دوران پهلوی را به عنوان کاخ ریاست جمهوری انتخاب و نیروهای را به گرد خود جمع کرد که جای رسیدگی به امور مردم، به ویژه فقرا و پا برهنگان زخم خورده از حکومت پهلوی، به دنبال می‌گیری و گرفتن اخبار و اطلاعات از نهادهای مردمی و انقلابی بودند. او حتی یک روز پس از انتخابات، دانشجویان پیرو خط امام و تسخیر کنندگان لانه جاسوسی را به اتهام حرکتی موازی دولت در حل بحران آمریکا، مورد مواخذه قرار داد؛ اما آن‌چه او را بیش از همه به جدایی از امام و امت کشاند، عبور از خط قرمزهای امام و امت، یعنی جریان فتنه سال‌های نخست انقلاب بود.

امام راحل در خرداد ۱۳۶۰ صف بر اندازان و فتنه گران را چنین بیان کرد: «امروز منافقین، جبهه ملی، حزب دمکرات و تمامی ضد انقلابیون، دست در دست یکدیگر گذاشته‌اند؛ تا شما و انقلاب پاک ملت را نابود کنند». بنی صدر به جای فاصله گرفتن از گروهک‌های برانداز و جریان فتنه، دست در دست منافقین و جبهه ملی گذاشت و مطالبات آنان را مطالبات مردم خواند و این در حالی بود که جبهه ملی به تحزیب و تضعیف مبانی دینی و سازمان مجاهدین هم به سازماندهی ملیشایی خود برای رویا رویی مسلحانه مشغول بود. حرکت عناصر ضد مذهبی، چون ملی گراها و نهضت

آزادی، به قدری فریبکارانه بود، که وقتی در خرداد ۱۳۶۰ و در پی موضع گیری این عناصر در برابر لایحه قصاص امام خمینی حکم ارتداد جبهه ملی را صادر کرد، برخی از مومنین ساده لوح و برخی افراد بی بصیرت، به خاطر شخص بنی صدر، عملاً در صف بی دینان قرار گرفتند. امام این همراهی مدعیان دینداری و انقلاب را با بی دینان و ضد انقلاب در خرداد ۱۳۶۰ این گونه بیان کرد: «... وای به حال ملتی که ملی‌هایشان این باشد!

متدینینی هم که اظهار تدین می‌کنند، آن باشد و سرانشان هم این و اگر ندانسته می‌کنند، چه طور اطلاعاتی «جبهه ملی» را ندیده، دعوت می‌کنند به این که شما هم به دنبال جبهه ملی راهپیمایی کنید؟

بنی صدر، نه غرورش را شکست و نه دل از غرب کند و نه از روحیه اشرافی گری دست برداشت و نه جریان فتنه را دشمن دین و مردم به شمار آورد و سرانجام، کار او به جایی رسید که سخنانش درست در تقابل با رهنمودهای دل‌سوزانه و پدرانۀ امام قرار گرفت؛ به صدا و سیما تاخت؛ بر ضد سپاه پاسداران و قوه قضاییه سخنرانی کرد و به تضعیف نهادهای مردمی و جریان حزب الهی روی آورد و دینداران را افراطی و خشونت طلب معرفی کرد و عملاً نماینده اقلیتی فتنه‌گر، برانداز و نماینده هوس‌های دنیای درونش شد و همین روحیه، او را تنها گذاشت و غرور، چادر زنانه بر سرش نهاد و غرب، قبله‌ای شد که به سوی آن شتافت، خیلی زمان نگذشت که مردم بار دیگر در دفاع از اسلام و انقلاب در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کردند و با پس گرفتن رای خود از بنی صدر، ۱۳ میلیون رای را برای رجایی به صندوق‌ها انداختند؛ تا او باور کند که رای مردم، رای به اشرافی‌گری، غرب‌گرایی، غرور و فتنه‌گرایی نبوده است. پس از فرار بنی صدر، منافقین و جریان فتنه در کشور به لانه خود خزیدند؛ تا در فرصتی دیگر و زمانی دیگری، فردی را با روحیات «ابوالحسن» پیدا کنند؛ تا پشت سر وی، به رویارویی با اسلام و انقلاب بپردازند.



با سلام و درود

از آنجا که پیشرفت محتوایی و شکلی هر نشریه، وابسته به اظهارنظرها و پیشنهادهای مخاطبین آن است، انتظار داریم که شما ضمن اعلام وصول نشریه آئینه رشد، دیدگاههای خود را نیز ارسال کنید؛ تا مورد استفاده قرار گیرند.

پیشاپیش از همکاری شما سپاسگزاریم.

دفتر نشریه آئینه رشد

FMAROOF.ir
SUMMER 2017

for Officials

پیشنهادهای و انتقادات خود را نیز می‌توانید به آدرس ذیل بفرستید.
منتظر آثار قلمی شما هستیم.

info@fmaroof.ir

شماره تماس با پژوهشکده
۰۲۵ ۳۷۷۳۳۹۳۳